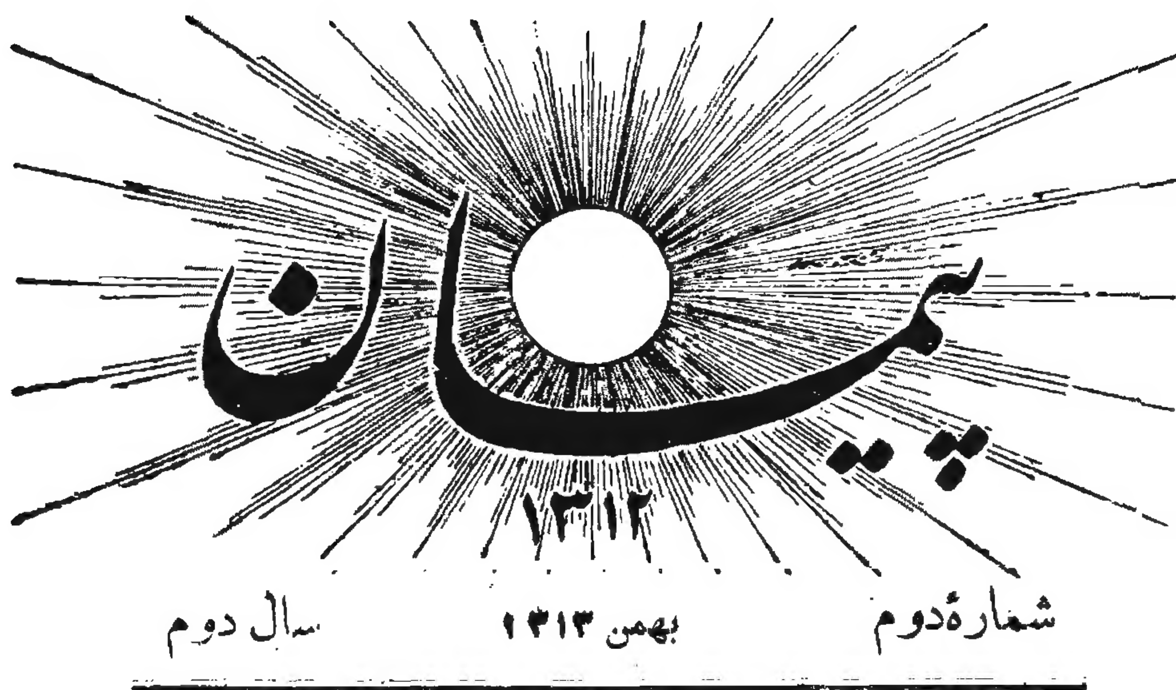

پیمان
پیمان سال دوم
شماره دوم



شمارهٔ دوم بهمن ۱۳۱۳ سال دوم

دارنده: کسروی تبریزی

جای اداره: تهران خیابان شاهپور کوچه تاپوچی باشی

بهای سالانه ۴۰ ریال

شش ماهه ۲۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلینگ

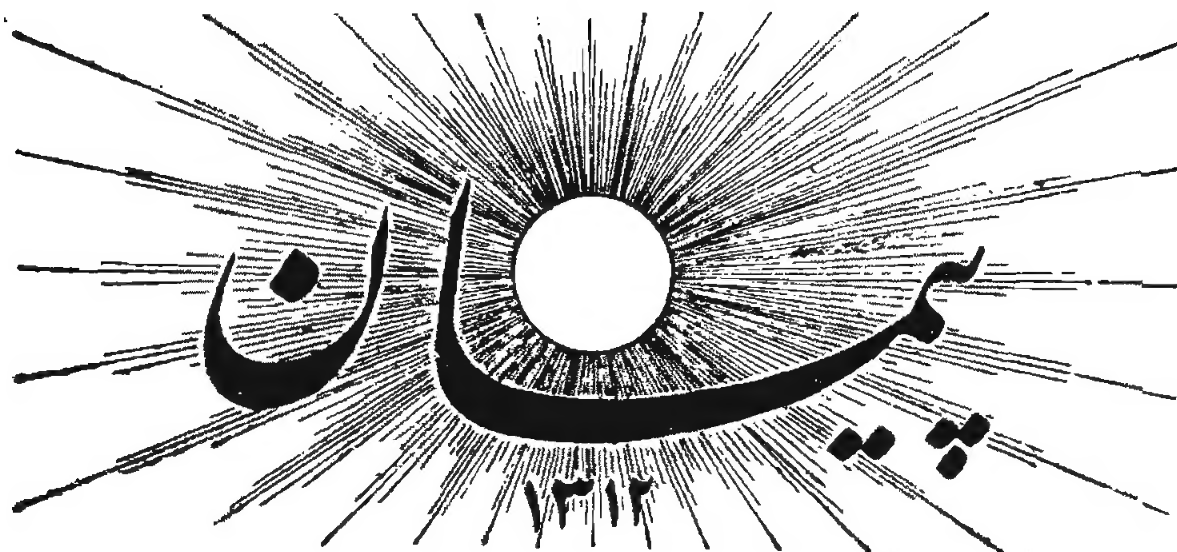
نسخه‌ای (چهار ریال)

در همه جا پیشکی گرفته می شود

نمره تلفون ۱۳۹۶ ام

مطبعهٔ مهر

فهرست آنچه چاپ شده



شمارهٔ دوم — بهمن ۱۳۱۳ — سال دوم

چند سخنی از دفتر

بت و بت شکنی

یکی از دوستان ما پیمان را « نامه بت شکن » می خواند واین نام بجاترین نامی است که باین نامه داده شده .

بدانسان که در زمانهای باستان مردم بتهایی را از چوب تراشیده یا از زر و سیم ساخته با اینهمه آن را پروردگار و روزی ده خود میخواندند و از آن کالبد بیجان گشایش کار میخواستند واین کاریکسره از خرد دور بود همچنین است هر کاری که باخرد راست نیاید و با اینحال گروه انبوهی دل بآن دربندند و بهواداری آن برخاسته دراین کار پافشاری نمایند . هم این راهی از بت پرستی خواهد بود .

در ایران ما از اینگونه بت‌ها فراوانست ومایاری‌خدا امیدواریم که بشکستن آنها فیروز مند شویم .

کسانی همیشه می گویند : « کار ایران نشدنی است » ولی این

سخن بی پایه است. آری مردمی که صد ها سال دچار نا بسامانی و پاشیدگی بوده ودر این‌میان دسته‌دسته بداندیشان و بدآموزان در میان ایشان پیدا گردیده و این بدآموزیها ریشه دوانیده و جایگیر گردیده چنین مردمی بآسانی پیراسته نمیگردد.

چیزیکه هست مردم ایران را بپای هر مردم دیگری نمی توان برد ما در اینمدت آزموده‌ایم و دیدیم که راهنمایی ها که مامی کنیم اگر چه یکمشت خیره سر و نادان به ایستادگی برمیخیزند و بیشرمی می نمایند ولی توده انبوه - آن توده ای که ما همیشه آن را منظور میداریم - گفته های ما را با گوش شنوا شنیده و بکار می بندند.

از اینجا ما پس از یاوری خدا همیشه بر پاکنهادی و پاکدلی ایرانیان امیدواری داریم.

در بارهٔ رمان ما دو مقاله بیشتر ننوشتیم آن اثر را کرد که امروز هیچ نویسنده آبرومندی گرد رمان نویسی نمیگردد و این نبود مگر نجابت وفهم برادران ایرانی‌ما. در زمینه «بیهوده گویی» نیز که بتازگی به نکوهش آن برخاسته ایم اگر چه بی‌آزرمانی ایستادگیها می‌نمایند و بی‌ادبیها دریغ‌نمیدارند. ولی‌آیا توده خردمند و زبان فهم ارج این دلسوزیهای ما را نخواهد شناخت و آیا باین زودیها این لکه ننگ نیز از دامن نیکنامی ایران سترده نخواهد شد؟.

پیمان

داروی خورسندی

خرم دل آنکه تخم نیکویی کاشت
وز خلق جهان بجز بدی چشم نداشت

بدیدو نرنجید که خودخواست‌چنان
ور زانکه بدی ندید نیکی انگاشت

رعدی آذرخشی



در پیرامون شعر

بشر ابتدائی گاهی هنگام هجوم غم واندوه و یا موقع شادی وشعف خاصه که این دوحال ناشی از شیفتگی و دلدادگی بود بی‌اختیار با بعضی عبارات و کلمات زمزمه میکرد بدون اینکه خود ملتفت چگونگی آن باشد ونامی بدان بگذارد حاکی از احساسات درونی او و طرز جمله بندی و آهنگش غیر از طرز گفتار های عادی‌میبود که خود نیز نمیدانست ویا متوجه نبود که این فرازهای غیرعادی چیست ازچه از کجا تراوش میکند الا اینکه آبی بدان بآتش درونی خود میریخت و دل خود را تسلی میداد اکنون نیز در میان ایلات صحرا نورد و روستاییان نمونه های بسیاری از این جمله بندیها موجود است که بآهنگهای بومی خود میخوانند .

بی شبهه حکم توان کرد که این زمزمه‌وترنمات تراوشهای همان قریحه شعریست که برای بشر بعضاً فطری و غریزیست و مانند همه قواء ومواليدطبیعت دراول بروز وظهور خود ساده و ناقص بوده ورفته رفته در سایهٔ ناموس تکامل ترقی کرده و صورت کنونی را گرفته و یا خود باید گفت در اثر آلایش تمدن بشر وتوسعه افکار ازسرمنزل

حقیقت دور افتاده و بوادی مجاز افتاده وصورت تصنع بر خود گرفته است که اکنون شعرش مینامیم .

در هر صورت چیزیکه قابل تردید نیست این است در همان‌عهد اول نخستین بروز آثار این قریحه در وجود بشر با تاثرات غم انگیز و احساسات عشقی و افکار ذوقی و هوسات درونی بوده که گویی بین اینها یکعلاقه و پیوستگی معنوی موجود و یا خود عشق و هوس این قوه را در وجود بشر برای شرح اثرات پر سوزو گدازی که در دل آدمی میگذارد استخدام کرده- در هر دلی که سلطان عشق خیمه و خرگاه بر افراخت و در کشوری که لشکر غم بیغما پرداخت این قوه فوراً بترجمانی بر خاسته مانند آژانسهای اروپا بنشر و قایع و اخبار میپردازد .

این قوهٔ فطری‌مادامیکه سادگی خودرا از دست نداده‌بود همیشه باغم و شادی همراز و باعشق و هوس دمساز بود و باذوق و محبت همه جا همعنان میرفت ولی هر قدر بیشتر پیرایه و آرایش بر خود گرفت و بهر اندازه زیاد تر بلفافه های تصنع و تکلف بپیچیده گشت صفایش بیشتر کدریافت و از حقیقت بسوی مجاز گرائید تابالاخره شاهد بازاری و یار هرجایی شد و با هر کس و ناکسی در آمیخت و با هررند و اوباشی بیاویخت تادرخم اخلاق هر قومی رنگی بخود گرفت .

از قدیم ترین زمانی که ماخبر ازشیوع وتلون موضوعات شعری داریم درنزد یونانیان است اینقوم که جماعتی بودند اندك وحکومتهای ملی کوچك داشتند در مقابل تجاوزات دشمنان‌قوی پنجه محتاج بودند که بوسایل ممکنه حسیات ملی جماعت‌را تهیج و مردم‌را بحفظ آزادی

ووطن تحریص کنند وسیلهٔ مؤثری که برای حصول اینمقصود اندیشیدند در ضمن نمایشهای شهامت انگیز و داستانهای پهلوانان و نیم خدایان قدیم و نطق وخطابه توسل باینقوه نطری بود که تاآنوقت در آنجا نیز مثل همه جای دنیا اختصاص بترجمانی حسیات ذوقی داشت و ازغم و شادی خبر میداد .

مقاومتهائی را که یونانیان درمقابل حملات قشون نیرومند ایران هخامنشی از خود ظاهر ساخته اند نتیجه حیرت آور همان تهییجات و تحریضاتست که یکسلسله افتخارات زوال ناپذیری‌را درصحایف تاریخ روز گار برای ملت یونان باقی گذارده و گرامی ترین اشخاص بین یونانیان قدیم همین شعراء و خطباء بودند که نامشان سر دفتر تاریخ افتخار یونان و مجسمهٔ بعضی از آنها هنوز هم مورد ستایش یونانیان کنونی است .

همین حال را داشته است شعر و شاعری در میان قبایل عرب دورهٔ جاهلیت. شأن ومقامی را که اینقوم بدوی برای شعراء و حماسه سرایان خود قایل بودند و احتراماتی را که دربارهٔ آنها بجامیآوردند برای این بود که شهامت نفس و حس قومیت افراد قبیله درشعر و حماسهٔ آنها تهییج میشد و در مقابل دشمنان خویش مردانه می جنگیدند و تن بذلت و خواری نمیدادند و تاجایی بوجود آنها اهمیت میدادند که هر وقت نابغهٔ از میان یکی از قبایل طاوع میکرد مردم قبیله جشن بزرگی برپا کرده و مهمانیها میدادند و زنان برقص برخاسته و شادمانیها میکردند و قبایل دیگر از هرطرف برای تهنیت روی بدانجا می آوردند .

فی‌الواقع وظایفی را که حماسه سرایان عرب انجام میدادند عیناً همان وظایفی بود که خطباء و داستان سرایان یونان بجا میآوردند و این ترتیب تااوایل دورهٔ اسلامی درمیان اعراب جاری وموضوع شعر منحصر بهمین مغازلات عشقی بود و اگر گاهی دایر بموعظه و مدیحه اشخاص شعری در آن میان دیده شود از تفننات شعری و نادر است .

ولی ازاوائل اسلام اوضاع تغییر کرد و قبایل عرب تحت‌حکومت اسلامی در آمدند و دورهٔ خود سری سپری شد جنك و جدال ازبین ایشان مرتفع گردید مجاهدین اسلام نیز باوجود آیات قرآن شریف که در وجوب جهاد و اجر مجاهدت نازل گشت به‌تهییجات دیگری محتاج نبودند .

در دورهٔ خلفای راشدین مدیحه خریداری نداشت مغازله مردود بود موعظه نیز باوجود قرآن وتهذیبات دینی که کاملا نافذ بود رواجی نداشت تا اینکه دورهٔ خلفاء جور فرارسید نظر بوضعیتی که در طرز حکومت خود اتخاذ کرده بودند سعی داشتند بوسائل گوناگون و تبلیغات از مردم جلب نظر و سیاهکاریهای خود را جبران کنند ازاین راه زمینه مساعدی برای مدیحه سرایی درست شد و بازار شعر و شاعری گرم گردید و رفته رفته دامنه آن وسعت گرفت و موضوعهای‌مختلف ایجاد گشت ولی درهمه حال شالودهٔ آن بروی مدیحه سرایی بود که علت غائی و مقصود اصلی شمرده میشد .

تادر دورهٔ خلفای عباسی شعر و ادبیات عرب بمنتها درجهٔ کمال خود رسید و بین ملل غیر عرب از قبیل ایران و مصر و سوریه و غیر آنها منتشر ومورد توجه گردید .

بعد از اینکه صفاریان سپس سامانیان در نقاط شرقی ایران بیرق

استقلال برافراشتند آنان نیز در تبعیت خلفاء و امرای عرب برای نشر مفاخر و مدایح و شرح فتوحات خود بترویج شعر و شاعری بزبانی که محیط اقتضا داشت کوشیدند تا در اندك زمانی شعراء و گویندگان پارسی زبان از اقطار ایران برخاستند و در دربار گرد آمدند و بمرور ادبیات فارسی بوجود آمد و در برابر ادبیات پهناور عرب شروع بخود نمایی کرد.

هلم جراً تا قرنی پیش شعر و شاعری در دربار پادشاهان ایران و دیگر سلاطین اسلامی یکی از شعایر مهم و شئون بزرك پادشاهی شمرده میشد حتی از بین وزراء و سلاطین و امراء بعضاً شعرا وادبای نامی برخاسته که دربارشان مجمع فضلا و محط رحال رجال علم وادب بوده وفی الواقع مقام یك (محفل) علمی وادبی را داشته وقدمهای بلندی را در راه ترقی علم و دانش بر داشته و آثار گرانبهایی بیادگار گذاشته اند.

بالجمله آنچه از این بیانات بدست میآید این است فطرتاً تظاهرات شعری مولود افکار هوس آمیز و ذوقیات وشعر حقیقی همان است که در اینمعنی سروده شود موضوعات دیگر آنچه تاکنون بمیان آمده استعمال شعر در آنها از روی استطراد و مجازی است با همه این باز می بینیم مطالبی که نظماً گفته میشود در هرزمینه باشد در سایهٔ مزایای شعری اثر آن نزد همگان بیشتر از نثر وطباع بالفطره بدان متمایل تر است

و این خاصه گویندگانرا واداشت شعر را در هر موردی که مذاق جامعه و مقتضیات وقت اقتضا کند استعمال نمایند چنانکه یونانیان و اعراب برای تهییج حس ملیت بکاربرده ونتایج مهمی از آن گرفته‌اند تارفته رفته عمومیت یافته و حتی در مواردی استعمال شده است که سوء

اثرش قابل انکار نیست که از جمله آنها هجو و هزلیاتی است که خارج از حدود ادب باشد .

گر چه در عالم شعر و شاعری پرور اندن مضامین نغز و لطیف و یاخود بذله گویی نوعی از مزایای ادبی و نزد همگان مطبوع وخوش آیند است و بلکه اینمعنی خود قریحهٔ مخصوصی است غیر از طبع شعر چنانکه هر شاعری از عهده آن بر نیاید و سرودن اشعار نغز و یا بذله گویی مخصوص بعضی است که بالفطره دارای اینقوه هستند مانند آقا جمال‌خوانساری‌وعبید زاکانی ومانندگان آنها ـ آنانی که فاقد این‌قریحه هستند چون بتقلید برمیخیزند درنتیجه عدم‌استعداد فطری لابد کارشان بهرزه درایی و یاوه گویی میکشد مانند انوری و نظایر او و سخنانی گویند که منافی ادب و اخلاق است و نام آنرا مطایبه گذارند .

متاسفانه تاکنون کسی بر نخاسته که مضرات چنین بی ادبیهارا در ادبیات ما بشمارد ومفاسدش را که قطعاً کمتر از رومانهای اروپایی نیست باز نماید .

اکنون نکوهشهایی که در مجلهٔ گرامی پیمان از اینگونه‌اشعار ننگین مندرج است تصور نمیکنم امروز کسی از چنین یاوه سرائیها طرفداری کرده و درمقابل انتقادات آقای کسروی بتواند عذری برای شعرای هرزه درای بتراشد قطع نظر از اینکه سخنوران امروزی ایران باید از چنین گفتار نا هنجار سخت پرهیز کنند سزاوار آنست ازطرف وزارت جلیله معارف اکیداً مقرر شود پس‌از این هریك از چاپخانها بخواهد دواوین شعرای سلف را مجدداً طبع نماید هرقسمتی از اشعار آنهارا که منافی ادب و مخالف فضایل اخلاقی است حذف کنند تامکن

اخلاف از مفاسد خواندن چنین اشعاری ایمن ونیزاین لکه عار ازناصیه حال شعراء در آتیه دور شود اینخود نیکی و احسان بزرگی است بجای آنانکه چنین اشعار را سروده اند و لواینکه سزاوار نیکی نیستند

بالجمله علاقه مندان ایران را اکنون از شرح مفاسد وانتقاداین قبیل اشعار مقصودی جز این نیست که نظر توجه گویندگان عهد حاضر را بدین معایب عطف و آنانرا بگفتار های سود مند وادارند .

بالفعل جامعه ایران از قریحه سرشار و ذوق ادبی گویندگان خود انتظار استفادهای بزرگی را دارد امروز افکار ایرانیان سخت‌محتاج تکان وتهییجات مؤثری است که باید بوسیله بیانات سحر آمیز وتلقینات باحرارت سخنوران بعمل آید - اکنون شعر وشاعری باید صرف بیداری حس ملیت ایرانیان و تولید شهامت نفس و علو همت و سایر مزایای اخلاقی آنان گردد .

شاعر امروز باید با بیانات شیرین و موجز خود نواقص‌احتیاجات کنونی مارا بشمارد و راه تحصیل و تکمیل انرا نشان دهد سخنوران عهد جدید را لازم‌است جوانان افراطی‌را از مفاسد تند روی بیاگاهانند و عقب ماندگانرا باتازیانه انتباه و انتقاد اغواء و اغرار کنند و در همه شئون ملی و اجتماعی حد اعتدال را توصیه نمایند و بخط مستقیم میانه روی راهنمایی کنند - حفظ شعایر ملی ودینی را بمردم ذهنی سازند و مضرات تقلید بلهوسانه را بگویند .

شاعر متجدد باید بامراعات حدود ادب وحفظ عفت قلم لغزشهای گذشتکانرا جبران کند ولکه این عار را از ادبیات ایران پاك سازد .

نیازی بگفتن نداریم که دورهٔ مدیحه‌سرایی سپری شده و این

موضوع در موقع خود هر چه بود گذشته و امروز دیگر خریداری ندارد بایدش در خاك فراموشی دفن و فاتحه اش را بخوانیم .

غزل سرایی و اشعار هوس آمیز که گفتیم برای بشر فطریست از قدیم و جدید بسیار گفته شده صدها دواوین در دست داریم که برای مطالعه ارباب ذوق کافی است و شعرای عهد جدید هم گاهی که مضمون تازه ای بدست می آورند اگر ازروی تفنن وبرای انبساط خاطر غزلی بسرایند البته مانعی نخواهد داشت(۱) وخواندنش برای دوستداران شعر خالی از حظی نیست ولی دیگر امروز سزاوار نتوان دید شاعری قریحهٔ ذیقیمت خود را همه صرف مغازلات کند ودیوانی از آن مملو سازد اکنون صد ها زمینهٔ تازه و سودمند برای سخن سرایی در دست است که جامعه از آن بهره بسیار برد .

امروز قضیه غزلسرایی عیناً مثل بلبل ایست که در باغی بمجاورت مورچه‌ای آشیانه داشت وهمیشه بانغمه‌سرایی وعشق‌ورزی با گل بسر میبرد و اندیشهٔ از فردای زمستان نداشت و هر توبیخ وملامتی از مورچه میشنید البته سودی نمی بخشید تا فصل خزان در رسید و برف باریدن گرفت بلبل را که اندوختهٔ نبود بیچاره ماند و ناچار بدریوزه دم لانه مورچه رفت و دست سؤال باز نمود جز یاس و حرمان نتیجهٔ نیندوخت . حال اگر شعرای ما نیز همه را بنغمه سرایی ومدح باده وساده روز بگذرانند جامعه ازاندوخته‌های سودمندمحروم‌می ماندو ناچار کارش به بیچارگی کشد .اما موضوع اغراق و گزافه گویی

ازآنجا که شعر ودیگر نوشتجات ادبی امریست ذوقی و وجدانی

---

۱ — مانعش خرد است که میگوید تا کسی براستی عاشق نیست بخیره دم ازعشق نزند — پیمان .

هرجا که اصطکاک با حقایق ثابته وقضایای مسلمه ندارد لازمه اش سخن آرایی واستمداد از وهمیات وتخیلات شاعرانه میباشد و شاعر ناچار از آنست که برای توسیع دایرهٔ سخن و آرایش کلام بهرطرف تشبث و از استعاره وتشبیه و کنایه و تلویح و سایر صنایع لفظی و معنوی و محسنات کلامی استعانت جسته وسخن خود را بزیور بلاغت و فصاحت و دیگر آرایشهابیاراید تا مگر تأثیرات خاصی را که منتظر است کاملا دردل خوانندگان ببخشد .

پس اگر در این ضمن اغراق و گزافه هم بگوید نتوان مورد ملامتش قرارداد چنانکه نقاشی که میخواهد منظره باغ ویا عمارت موهومی را ترسیم کند وقصدی جز هنر نمائی و جلب انظار ندارد هر قدر در عظمت وزیبائی آن مبالغه کند وبهر اندازه در رنگ آمیزی جهد نمایدو مهارت ظاهر سازد البته ملوم نباشد وبلکه مورد تمجید خواهد بود .

شعرای قدیم که اینهمه مبالغه واغراق بکار برده و وسایل گوناگون سخن آرایی کرده‌اند نباید تصور کنیم که ممدوحین ویاشنوندگان دیگر حقیقتی برای آن قبیل گفتارها قایل بوده ویا کسی از اینگونه مدایح مبالغه آمیز برخود بالیده است بلکه مادح وممدوح و هرخوانندهٔ باذوقی تمام توجهشان بمضامین بدیع وصنایع ومحسنات کلام بود چنانکه شنیده نشده که از شاعری نفس غلو ومبالغه درمدح وثنا بتنهایی نظر شنوندگان را جلب وموجب تمجید شده باشد

بلکه هرصله وانعامی که شعرا از پادشاهان و بزرگان دیگر یافته همه درمقابل مضامین بکرو بدیع وسایر مزایای کلامی بوده است کههمین اغراق ومبالغه را نیز یکی از آنها میدانستند .

درست است که پادشاهان سلف بنشر مدایح وذکر مفاخر وفتوحات خود علاقه مخصوصی داشتند و بلکه بعضاً نظریه سیاست درآن بوده که علت اصلی ترویج شعر و شاعری از آنجا است ولی گفتگوی ما راجع بمبالغه و اغراقاتی است که شعرا غالباً درمدیحه سرایی واشعاردیگر بکار برده‌اند که قسمت اعظم آنها خارج از حدود طبیعی و قسمتی هم اگر طبیعی باشدعلی الاکثرممدوحین دارای آنها نبوده‌اندوظاهراًهمه‌تمسخر آمیز وجز ریشخند چیزی نیست

ولی چنانکه گفته شددراینمواردهمه راعقیدهٔ براین بود که اینگونه گزافه گوئیها از جمله مزایای کلام‌واین خودبین شعراء یکنوع مسابقه فکری است که باجملهٔ احسنها اکذبها عذرآنرا خواسته اند

و الا شاعری که ممدوح بد قیافه و مجدری را ماه چهار ده شبه میخواند میبایست ممدوح از شنیدن چنین حرف تمسخر آمیز بهم برآید و کیفر چنین اهانتی را ازاو بجوید

حکیم ابوالقاسم فردوسی اشعار مبالغه‌آمیزی را که درشاهنامه‌سروده واز سم‌ستوران زمین پهنه را شش وآسمانش راهشت ساخته بدیهی است نظر تملق وچاپلوسی از کسی نداشته‌تنهاآرایش کلام وتوسیع دایرهٔسخن او را بدین گفتارها برانگیخته‌وچون موضوعاتش داستانی وبیان‌حقایقی دربین نبوده تا منافی با چنین اغراقاتی باشد البته ذکر چنان‌مضامین‌را مانعی نخواهد بود

بالجمله نتیجهٔ که از بیانات فوق بدست‌میاید این است مادامیکه‌شاعر سروکارش بابیان حقایقی نیست وسخن ازوهمیات وتخیلات شاعرانه‌دارد نمیتوان اغراق گویی را بدو عیب شمرد ودرکلیه‌باید معتقد بودچیزی که بنیایش بروهم است سرمایه‌اش نیزباید ازوهمیات باشد .

ولی موقعی که شاعر ویا نویسندهٔ میخواهد حقایقی را بگوید ویا وقایعی را بیان کند دیگر نمیتواند معنی را فدای لفظ سازد وبا گزافه و اغراق بی ربط مفاهیم سخن را مختل نماید

ولی جای بسی تأسف است رویهٔ اغراق گویی در کشور مابدرجهٔ شایع گشته وعمومیت پیدا کرده است حتی مورخین ووقایع نگاران که مکلف بذکرحقایق ثابته و بیان حوادث و وقایع مسلمه هستند در سوق کلام خودرویه‌شاعرانه راپیش گرفته‌غالباً با استعاره وتشبیه الفاظ‌وعبارات مبالغه آمیزی رابکار میبرند که همه بازیچه دست شعرا واز اینرو مورد استعمال ومفهوم حقیقی خود را ازدست داده‌اند ویا بعبارت دیگر بجای تاریخ نگاری داستان ادبی نوشته‌و کتاب‌خود رابصورت رمان آورده‌اند

وچون خواسته‌اند آب وهوای‌شهری‌را که شاید‌نسبت بنقاط‌مجاور اندکی بهتر است توصیف نمایند آنجارا رشك هشت بهشت معرفی و نسیم سحرگاهیش را محیی عظام رمیم گفته‌اند و ما از اینگونه کتب تاریخی بسیار داریم که بایدآنها راداستانهای‌ادبی نام گذارده ودرردیف الف لیله وحمزه نامه قرار بدهیم

متاسفانه این رویه در اینجا ها نیز توقف نکرده چنانکه اگر ما مراسلات دوستانهٔ را که بین دونفر مبادله میگردد مطالعه کنیم خواهیم دید نویسنده درابتداء خود را برایگان قربان وبرخی رفیق‌خود ساخته وسپس از سوز و گداز دل درآتش فراق شکایت کرده میگوید : ازسر شب تابسحر اشك خونین‌میریزم ومشکل دانم که‌جان‌ازاین‌غم بروز برم. ..

تاجری درکاغذ خود در جواب همکارش مینویسد که داد وستد بازار بکلی بسته شده از صبح تا شام همه را در حجره دست رویدست

گذارده‌و بیکار نشسته‌ایم یقین کنید که درهمه بازار شهر صدتومان پول نقد بدست نمیآید .....

گذشته از اینها ما در صحبتهای روزانه بهمین درد مبتلا وعارف‌و عامی بدان گرفتاریم چون میخواهیم با کسی اظهارخصوصیت کنیم بدون اینکه حقیقتی را درنظر بگیریم با کمال گرمی وازته‌دل شروع بگفتن یکرشته عبارات والفاظ لایعنی کرده : شهد الله من جان و مال خود را از تو مضایقه ندارم و اگرهمه دارایی مرا آتش بزنید و یا بکسی بذل نمائید ازمردی ومردمی بیگانه‌ام اگر چین بابرو بیاورم ......

و از طرف مقابل نیز متقابلا مقداری الفاظ وعبارات پوچ تحویل گرفته وهردوخوشوقت از آنیم که با دوستی رسم صفاووفا بجاآورده‌ایم درحالتیکه‌میدانیم دراین گفتگو هیچگونه حقیقتی ملحوظ نبوده وبیانات طرفین فقط لقلقهٔ لسان است که نام آنرا تعارف گذاشته‌ایم .

اگر کسی صحبتهای روزانه مارا ازهم تجزیه وتفکیك کند آنچه برزبان‌مامیگذرد درصد وپنجاه ازاینمقوله‌است دورنیست دراثرهمین‌غلو و گزافه بافیها ویاخود عدم پای بندی به‌مفهوم الفاظ وعباراتست که غالباً ملل‌شرقی پیشوایان خود را بمدارج فوق‌الطبیعه رسانده وآنهارا باصفاتی می ستایند که خودشان ازآن بیزارند

وما که کاسهٔ گرمتر ازآشیم این غلو لفظی را دوستاری وایمان نام گذارده‌ایم وموقع عمل خودثابت میشود که این ادعانیز شاعرانه وعاری از حقیقت است واینحال برای ما بطوری‌طبیعی و عمومی شده که خود وجودآنرا‌احس‌نتوانیم کردمانند ماهی که میان‌آب‌زندگی دارد وازوجود آن بی خبراست

البته بدوخوب هرچیزی را در عالم با مقایسه میتوان تشخیص داد چون ما در اینمورد گفتار و کردار خودمان را با مردم دیگر ممالك شرقی مقایسه میکنیم البته نتیجه مطلوبه بدست نمیآید واین مثل آنست که کسی شبه را با زغال مقایسه کند چون هر دو سیاهند البته نتیجه از آن نتواند گرفت

پس ناچار باید طرف مقایسه ما مللی باشند که اخلاق و عاداتشان باما مغایر است ـ بااینکه اغراق تا اندازهٔفطری وصنعت طبیعی کلام بشمار است واین درالسنهٔ تمام ملل عالم کم و بیش وجود دارد

ولی ملل اروپایی جز درمواقع کمی که مقام‌اقتضا میکند ازاغراق گویی محترز حتی درصنعت تشبیه نیز که ماآن راغالباً بطور مبالغه‌آمیز بکار میبریم‌بطوری حدوداعتدال‌رامرعی‌میدارند که در مفهوم آن گزافه بی ربطی‌محسوس نمیگردداینست وقتیکه رومانهای آنها را مطالعه میکنیم بااینکه‌نویسنده به‌بیان حقایقی‌مقید نبوده وموضوع حکایتش داستانی است معهذا مطالب راطوری باجرنایات طبیعی و عادیات وفق داده و مقصود خود را با یکرشته عبارات متناسب‌بیان کرده است که همه‌مانند یکسلسله حقایق ثابته جزء و کلا درمقابل‌چشم‌خواننده تجسم یافته ودفیله میدهندو هیچگونه مبالغه که توی ذهن بزند دیده نمیشود٠

گرچه من بزبانهای اروپایی آشنایی ندارم ولی ترجمهٔ رومانها و قراین دیگر کاملانمونه رابدست میدهد و معلوم‌است که اینها درمراسلات شخصی ومحاورات عادی‌نیز هر کلمهٔ را که استعمال‌مینمایند مفهوم حقیقی آنرا قصد واز گزافه‌واغراق بی‌ربط و تشبیهاتی که توی ذهن بزند اجتناب دارند

ولی‌ما برای‌اینموضوع‌حدودی قرارنداده‌وکاردابجایی رسانیده‌ایم

که غالباً منویات در لفافه تشبیه واستعاره وعبارات گزافه آمیز مکتوم ویا مشتبه مانده و انچه را که نویسنده و یا گوینده قصد کرده غالباً مستمع چیزی از آن نمیفهمد و یا آنچه فهمیده بخلاف قصد نویسنده و یا گوینده‌است

زیرا ماعادتاً الفاظ و عبارات را چنانکه گفته شد از مفهوم حقیقی خود بیگانه ساخته ایم و هر کسی بمیل ومذاق خود آنها را برای معنی خاصی که‌قصد کردهٔ استعمال مینماید مستمع که بعضاًازقصد متکلم آگاهی ندارد و قرینه در دست نیست البته نمیتواند پی بحقیقت آن ببرد.

وقتیکه شما بنوکر خودتان میفرمایید فورا اسب را سوار شدهٔ بتاخت رفته این پاکت را در چهار فرسخی بفلان رسانده و جوابش را تا غروب (که سه چهار ساعت بیشتر نمانده) برای من بیاوریداگر این نوکرآشنابطرز گفتار شما نباشد و نداند که قصد شما از اینهمه الفاظ تاکید آمیز فقط آنست که در جایی معطل نشود ناچار بقدری اسب راتندخواهدراند که‌درراه‌سقط‌شود.

دروغگویی که تا این اندازهٔ میان ما شایع و قباحتش ازبین رفته و کار بجایی کشیدهٔ که بحرف کسی نتوان باور نمود بنظر نگارنده ازهمین جانشات کردهٔاست وقتیکه ما درمحاورات روزانه همه راباستعمال الفاظ و عبارات پوچ عاری از حقیقت عادت کرده‌وآسمان گفته ریسمان قصد میکنیم و در تعارفات رسمی همه روزهٔ یك سلسله عبارات عاری از معنی را بکار میبریم دیکر برای دروغ که جزبیان خلاف حقیقت معنی دیکر ندارد مانع و اشکالی باقی نمیماند وما خود عمری درآن‌ورزیده شدهٔ ایم .

حتی تصور میکنم شیوع قسم خوردن در صحبتهای روزانه نیز ازاین رهگذر باشد همه میدانیم الفاظی که برزبان ما میگذرد غالباً از مفهوم حقیقی خود بیگانه ومعنی آن مبنی برقصدی است که گوینده دارد ما محض اینکه مستمع را قانع کنیم که قصد من همان معانی لغوی وظاهری آنها است متوسل بقسم میکردیم و اینخود بمنزلهٔ پاره سنگهایی است که بروی کفهٔ ترازوی گفتار خود میافزائیم تا مگر با کفهٔ مقابل (راستگویی) توازن یابد ولی افسوس کار بقدری خرابست باز مستمع مطمئن نتواند بود که واقعاً در الفاظ قسم معنی حقیقی قصد شده باشد و از اینرو است که قسمها نیز مورد باور نیست.

باری دامنه سخن درازاست وآنچه ظاهرا بنظر میآید این است که این رسم غلو واغراق گویی ابتدا از شعر وشاعری بر خاسته ورفته رفته بمرور زمان یکی از عادات عمومی و طبیعت ثانوی ما گردیده.

ولی از طرف دیگر وقتیکه روحیات ملل شرقی را در نظر میگیریم می بینیم که اینقوم فطرتاً در کلیه موارد و همه شئون و حالات خود در مقام افراط و یا تفریط هستند - اگر بگوییم اغراقات کلام را از شعراء گرفته اند در سایر جهات که غلو و افراط دارند چه اشخاصی را باید مسئول قرار بدهیم پس باید اعتراف کرد که ملل شرقی فطرتاً دارای روح غلو وافراط میباشد که شعراء نیز از افراد آنها هستند.

الااینکه چون درسایر موارد مثل گفتار میدان بازو بلا مانع نیست هر کسی نهمیتواند بدلخواه خود درهمه حالات تند روی کند وقدم باافراط بردارد این است در شئون دیگر باندازه گفتار غلو و افراط بنظر نمی

رسد معهذا در مواردی که مانع وعایقی نیست می بینیم تا چه اندازه کارها بافراط منجر گشته و یا لااقل طرف تفریط را اتخاذ کرده ایم و در هر دو حال همیشه از خط مستقیم اعتدال بر کناریم که اینخود موضوعی است جداگانه و انرا شرح بسیار باید.

ناصر روایی

پیمان : مقدمه این مقاله آقای روایی را در شماره پیش چاپ کرده بودیم ودر این شماره همهٔ آنرا چاپ نمودیم. خوانندگان تصدیق خواهند کرد که این مرد پاکدل با آنکه خود او از شعراست با چه زبان انصافی سخنرانی نموده اند ومی توان گفت که این مقاله ایشان از شاهکارهای نویسندگی است. اما نسبت افراط و تفریط که آقای روایی بمردم شرق داده اند ما در این باره باایشان همداستان نمی باشیم وچون دارندهٔ پیمان درجای دیگری (۱) از این موضوع سخن رانده گفته های ایشان را در اینجا تکرار نمی نمائیم. آنچه در اینجا باید گفت اینست که توده چه در شرق وچه در غرب فهمی از خود ندارد بلکه همیشه باید بزرگان و پیشوایانی پیدا شده وآنان را براه‌رستکاری برسانند و جای فسوس است که در شرق از قرنها خردمندان زبان‌بسته و بکنجی نشسته و میدان را به بداموزان و کج اندیشان باز گزارده‌اند و اینست که اینهمه عیب ها پیدا شده وگرنه توده شرقی بویژهٔ مردم ایران سخن شنوترین و میانه روترین مردمان می باشند. درهمین‌موضوع شعر که پس از قرنها نخستین بار ما این سخنها را در پیمان می‌نویسیم خواهیم دید که باندك زمانی کمتر نشانی از غزلهای بیهوده باز نخواهد ماند و خود همان شعرای غزلسرای بیاری ما بر خاسته در نکوهش غزل شعر خواهند سرود.

---

(۱) آیین دوم دیده شود.

نه شیر شتر نه دیدار عرب

من از مشترکین پیمان نیستم ولی بواسطه خواندن مقالاتی که آقای کسروی در گرامی جریده شفق سرخ در نکوهش اروپائیگری وترازوی شرق وغرب نگاشته بودند بمقصود ومرام ایشان واقف و نیل بآمالشان راازدرگاه پاك یزدان خواستارم. براستی اگر بدیدهٔانصاف بنگریم ایرانی بعد ازمشروطیت چنان شیفتهٔمظاهر تمدن اروپائی گردیده بود کهحتی حاضر نبود خود وملت خودرا درزمره انسان بشمار آورد. اروپائی را ربالنوع عقل وکمال ومظهر علم واخلاق میدانست شگفت اینکه اگردر انجمنی دونفر حمال نادان فرنگی بنکوهش قوم اوزبان میگشادند نه تنها او نیز باآنهاهم آواز میشد بلکه دربد گوئی بمردم و خاك خود برآنها پیشی میگرفت. یاددارم دررشت شبی درمجلسی یك نفر روس ازیك جوان ایرانی که تازه یك زن رختشوی روسی را بعقد خود در آورده و بداشتن چنان خانمی مباهات میکرد بطریق استهزاء پرسید: فلانی چرا زن ایرانی نگرفتی؟ جواب داد: ایرانی ومسلمان مگر قابل آن است که انسان بااو هم بستر شود؟ دراین زمینه سخن و حکایت بسیاردارم ولی چون متأسفانه ازطرفی مقاله نویس واهل قلم نیستم وازطرف دیگر میل ندارم آن خاطرات تلخرا بخاطر آورم ناچار بنگارش همان جمله که آن دانشمند محترم در شفق مرقوم و مفاد آن را تقریباً بخاطردارم اکتفامی کنم: بدابحال مردمی که خودخودرا موهون نموده زبون وبی ارج بدانند.

موضوعی که بنده درنظر گرفته ومیخواهم دراطراف آن(اگر

بتوانم) بقول نویسندگان قلمفرسائی کنم موضوع این دعاة مسیحی و این میسیونهای مذهبی واین مدارس ومریضخانه هائی است که اروپائیان وامریکائیان از چندی باین طرف درمملکت ما دایر کرده‌اند . واقعاً من هنوز نفهمیده ام این مؤسسات را در کشور ما برای چه مقصود تأسیس کرده اند این خیر خواهان عالم انسانیت که در ممالك خودشان طبق مندرجات جرایدشان ملیون ملیون گرسنه وبیکار دارند چرا این وجوهی را که درایران وسایر ممالك مشرق زمین صرف آسایش وتعلیم وتربیت بیگانگان می کنند صرف رفاهیت برادران وطنی ودینی خود نمی‌نمایند تاآن بیچارگان از گرسنگی خودرا دررودخانه ها غرق نکنند یابرای نوشیدن یك شربه آبگوشت محبس عمداً بجنایت اقدام ننمایند زیراهمه می‌دانیم چراغی که بخانه رواست بمسجد حرام است .

مقصود این دعاة مسیحی اگر واقعاً اشاعه دین مسیح است چرا کوشش نمی کنند که اروپائیان یعنی همکیشان خودرا که دواسبه بطرف بیدینی میتازند ممانعت کرده براه خدا هدایت کنند تااسقف بزرگشان درنطق خود آشکارا نگوید :

« خداپرستی ازاروپا بکلی رخت بسته است » شبهه راقوی گرفته فرض می کنیم واقعاً این آقایان درد دین دارند وبرای نشر دین‌عیسی است که بمملکت ماقدم رنجه فرموده‌اند آیا عقلا بهتر نبود که مساعی خودرا درممالکی بکار می بردند که سکنه‌آن مطلقاً نام مسیح رانشیده‌اند یاوجوه خود خودرا در کشورهائی خرج می کردند که به نبوت عیسی معتقد نیستند زیرا مسلمانان درمقام نبوت وعظمت مسیح شك وتردیدی ندارند ودراین قسمت ازآنها عقب‌نیستند بلکه یك قدم‌هم جلوترهستند

و منزلت مسیح را بیش از مقامی که عیسویان قائلند می دانند اگر آنها مسیح را ابن الله میدانند مسلمانان روح الله می شناسند و بدیهی است مقام روح‌الله بمراتب بیشتر ازابن‌الله است پس این خیال بیمعنی است.

شاید ازاین سنگ بسینه زدن منظورشان آن است که مسلمانان را بقهقرابر گردانیده عیسوی کنند اگرچنین منظوری دارند گمان‌میکنم باامتحاناتی که دراین مدت در شرق کرده اند دانسته اند که این امر از محالات است اگرآنهایکنفر عیسوی رابمانشان دهند که بقهقرابر گشته ویهودی شده است من نیز بهآنها اطمینان میدهم که ممکن است یك نفر مسلمان دراثر تبلیغات آنها رجعت نموده‌عیسوی شود . آری ممکن‌است چند نفر شیاد آنهارا فریب داده بریش آنها نهفته بخندند وبواسطه‌چشم داشتی که‌بکیسه آنها دارند ظاهراً دعوی مسیحیت نمایند یابالاتر عرض می کنم‌چند نفر سخیف العقل هم ازروی ایمان قلبی خزعبلات آنهارا باور کرده پسررا درپدر وپدر رادر پسر بدانند ایشان ازاین عمل چه نفعی میبرند و آیا ارزش آنرا دارد که برای یك چنین اندیشه باطلی ونفع مختصر موهومی سالهای متمادی‌متحمل این‌همه مصارف کردند؟.

این‌هم که عقلی ومنطقی نیست . گمان میکنم بلکه یقین دارم که تأسیس این موسسات برای هیچ یك از مقاصد مذکور فوق نیست واین فرشته خصالان نیز مثل من نه‌درد دین دارند نه‌مطلقا بفکر آسایش نوع بشر هستند ونه قصد ترویج زبان دارند اینکه عرض کردم آنهانیزمانند من هستند برای آن است که کاهگاه فکر میکنم من که درمسقط‌الرأس و وطن خود در این چله زمستان این همه مردم فقیر و بینوا که در کـنج کوچه ها از شدت سرما و فقر وتنـگدستی جان می دهندمی بینم

و در صدد دستگیری و رفاهیت آن ها بر نمی آیم آیا ممکن است روزی بحکم یك حس نوع پرستی یاسائقه وعشق مذهبی رخت سفر بسته مثلا بصحاری افریقا یاجزیره هونولولو وزلاند جدید رفته درصددمسلمان نمودن اهالی آنسامان یادر خیال ترفیه کسانی که کوچکترین رابطه‌ای و دینی و خویشاوندی بامن ندارند برآیم؟ می بینم نه تنها بنده بلکه‌هیچ سفیهی که هزار مرتبه نیز از بنده بیخردتر باشد بدین عمل اقدام نمیکند مگر آنکه نفعی در این کار برای خود و برای کسانیکه اورا مزدور نموده وباین ماموریت نامزد کرده اند تصورنماید . بسیار خوب آمدیم سرمطلب این آقایان موظف و حقوق بگیر هستند بعیسی ونشر تعلیمات اوهم چندان علاقمند نیستند که تعلیمات آن رب‌النوع اخلاق نیزعملی نیست فرضاً عملی هم باشد بصرفه آنها مقرون نیست چه عیسی فرموده اگر کسی یك سیلی بصورت شمازد طرف دیگر را نیز پیش گیرید واگر قبای شمارا خواست پیراهن خود را هم درآورده دودستی تقدیم او کنید و حال آنکه حرص و طمع ملل مسیحی است که فعلا عالم را در خاك و خون کشیده و دنیا را دچار اضطراب و تشویش نموده ایکاش این دعاة و کسانیکه بنام ترویج زبان موسساتی درممالکت ماتشکیل داده‌اند بهمان تبلیغات‌مذهبی ووظایفی که‌بانها محول شده اکتفا میکردند و در امورسیاسی و اجتماعی این کشور دخالت نمی نمودند متاسفانه‌این طایفه در پشت این ماسك های مزورانه که بصورت بسته اند همواره مشغول جفت وجلا بوده و هروقت تو انسته‌اند ضربه بهپیکر ناتوان این ملك وملت واردآورده‌اند چنانچه در ده وانده‌سال‌پیش‌هنگام تمرد آثوریان همین خیر خواهان عالم انسانی یك‌عده جلوها و آثوریهارا مساح نموده بجان مردم بیگناه صلح طلب رضائیه انداختند و جنك خانکی بین سکنه

یك شهر بر پا نموده جمع کثیری‌را مقتول وعده‌را بجلای وطن‌مجبور نمودند آری‌مملکتی که دربش‌بروی هر کس و نا کس‌بازوهر قسم‌تبلیغی در آن مجاز و آزاد باشد قهراً بدین مصائب دچار میشود امروزایرانی باید در تحت یك کلمه یعنی ایرانیگری، متحد و متفق گرددو هر تخمی که اختلاف وجدائی بین مردم این مرز و بوم بیندازد باید ریشه کن گردد آیاهیتلر بایهودیانیکه از آلمان تبعید نمود عداوت شخصی یابدر کشتگی داشت ؟ ! البته نه ولی چون مشاهده نمود که‌وحدت ملی آلمان که یگانه مقصود مرام اوست با بودن این عناصر درداخله‌مملکت‌صورت نخواهد گرفت قبل از همه چیز بقطع ریشه ایشان کمر بسته و در نتیجه بایجاد یك حکومت مقتدر قوی موفق گردید حمد خدا را که ایران امروز سر وسامان گرفته و آبهای رفته بجوی باز گردیده و در کالبد فرسوده این مردم روح نوی دمیده شده بر فرد فرد ما فرض است که از خداوند پیشرفت بیشتر ازاین را خواستار باشیم ویقین داریم که دیر یا زود این آشیانه هـای فساد بسته شده وگلستان ایران از این خس و و خاشاك پاك خواهد گردید ما نیز اگر ایرانی وبحفظ حیثیت وایرانی ماندن فرزندان خود علاقمند هستیم باید از مراجعه به‌بیمارستانهای این مومنین و مخصوصا از فرستادن اطفال خود بمدارس خارجیان اجتناب ورزیم زیرا تلقینات زهرا گینی که در روح فرزندان ما میکنند برای نسل آتیه این کشور زیان آوراست ایکاش وزارت جلیله معارف همانقسم که دوره ابتدائی خارجی را برای اتباع ایران قدغن فرموده دوره متوسطه را نیز قدغن می‌فرموده زیرا دردوره متوسطه است که ذهن طفل مستعد قبول هر گونه القاء میباشد .

در خاتمه بنده از طرف عموم ایرانیان از آقایان محترم امریکائی و سایر دعاة معظمی که چندین سال در مملکت ما تحمل رنج و زحمت نموده و بتربیت ما کوشیده اند تشکر نموده عرض میکنم بهتران است چندی است بعداز این مارا بحال خود گذارید ما نه موسسات شما رالازم داریم نه اختلافی که از این راه بین ما می اندازید .

نه شیر شتر نه دیدار عرب . تبریز -- خلیل دبیر

بد کیشان

و تیشه‌های سیاست ایشان

تخم کین ونفاق را کشتند
اندرین مرز و بوم بد کیشان

ریشهٔ اتفاق را بر کند
تیشه های سیاست ایشان

آنچنان شد دو تیرگی پیدا
یکدلی رانماند نام ونشان !

ای دریغا که مهر مهر ووفاق
در پس ابر کینه گشت نهان !

هر زمان با وسیله ای بزدند
آتش بغض و کینه را دامان :

گه به صوفیگری و درویشی
بر نهادند پایه عدوان

گه بلا طائلات باب و بهاء
در فکندند دشمنی بمیان

این زمان هم بکیش زردشتی
میگذارند کینه را بنیان

ایعجب! دین که مایهٔ مهراست
منشاء کین شده است درایران

شهد در جام ماشده است شرنك
سود برجان ماشده است زیان !

تیشهٔ « اتحاد دینی » کو
تا کند کاخ کینه را ویران؟

غیر داروی « وحدت آئین »
نیست درد نفاق را درمان .

تبریز صدیقی

بقلم دانشمندانه آقای دکتر رفیعخان امینی

آیین تندرستی

سالوارسان ـ نئوسالوارسان

در شمارهٔ یکم سال دوم مهنامهٔ پیمان ، تحت عنوان « سالوارسان و مضرات آن » شرحی بقلم آقای دکتر تومانیانس نگارش یافته چون درآن موجبات سوء تفاهم بنظر رسید که ممکن است القاء شبهه کرده بر ضرر مریض وجامعه تمام شود لذالازم دیدم ، من باب توضیح بنگارش ذیل مبادرت نمایم .

نخست باید دانست که ازاوایل قرن نوزدهم میلادی ارسنیک یعنی همان سم‌الفار یامرگ‌موش برضد مرض فرنگی یاسفلیس استعمال میشده لکن بمقادیر کم تاثیران کم بوده وبمقادیریکه بتواند مرضرا رفع کند ، برای مریض مهالك می بود . اهرلیخ عالم‌شیمی دان آلمانی مدتهادراین فکر بوده که‌ازهمان سم‌الفار ترکیبی درست کند که • درمیکروب‌سفلیس حد اکثر تاثیر بخشدو برای‌سلولهای بدنی هم چندان سمیتی نداشته باشد با این فکر عالی ، در طی سالیان دراز کوشش و رنج ، ۶۰۵ ترکیب درست نموده تا بالاخره ششصدوششمین • یعنی همین سالوارسان • بوجود آمد و این دوارا قبلا برضد حمای راجعه موش و یکنوع تب ماکیان و سفلیس صنعی خرگوش بکار برد و نتایج حیرت آوری ملاحظه کرده سپس بانهایت احتیاط بوسیله اطباء مقادیر کمی از آن سالوارسان درسفلیس انسان بکاربرده شد و نتیجه بقدری سریع بوده که مخترع خیال کرده‌با دو یاسه تزریق‌میتوان‌سیفیلیس‌را بطورقطع‌خوب کرد .ولی مشاهدات بعدی این امیدرا بی نتیجه گذارد . پس آن خیال متروك شد ولی سالوارسان باقی ماند .

لکن چون تهیه و تزریق این دوا قدری مشکل و طبیب ومریض هر دو را دچار زحمت می نمود و خود دوا هم زود فاسد میشد وسمیت بیشتری پیدا میکرد ، لذا خود مخترع آن درصدد برآمد که در فورمول سالوارسان تغییراتی دهد که اولا استعمال آن دوچار اشکالاتی نشود و ثانیاً سمیتش کمتر بوده باشد . بعد از مدتی مطالعه و امتحان ۹۱۴ مین ترکیب را بوجودآورده آنرا نئوسالوارسان نام نهاد (یعنی سالوارسان جدید) (۱) این ترکیب جدید از هر جهة موافق مرام بوده و امروز هم یکی از مهمترین و مؤثرترین دواهای ضد سفلیس بشمار میرود .

نئوسالوارسان ، برخلاف بیانات آقای دکتر تومانیانس ، فوایدی دارد که هم مریض وهم جامعه از آن برخوردار میشوند .

در اولین مرحله سیفلیس ، یعنی موقعیکه زخم مخصوص موسوم بشانکر پیدا شده ، هرگاه فقط ۱۵ سانتیگرم نئوسالوارسان برگ مریض تزریق شود بفاصله چند ثانیه میکروبهای مرض از آن زخم مفقودمیشوند هرگاه به تزریق ایندوا مداومت شود ، خود زخم در اسرع وقت التیام پیدا میکند واز بروز مرحله دوم هم جلوگیری شده است .

هرگاه درمرحله دوم تزریق شود با ۲۵ سانتیگرم نئوسالوارسان میکروب سیفلیس درظرف ۲٤ ساعت درخون معدوم میشود و با تکرار تزریق آن ، زخم کلو رفع وبثورات جلدی زایل میشوند ومریضیکه در این مراحل مرض وجودش به نهایت درجه برای دیگران مضر بوده زیرا که در هر آن ممکن است باعث سرایت مرض بدیگران شود ، دراندک مدتی یعنی درظرف چندروزهم خود هم دیگران درامان میباشند .

(۱) از آن تاریخ که بیش از ۲۰سال میشود سالوارسان (٦٠٦) متروك شده وحمله برضد آن دیگر مورد ندارد .

در مرحله دوم استعمال نئوسالوارن ضروریست واثرات مفیدان از مرحله اول هم بیشتر است .

در مرحله سوم نیز نئو سالوارسان لازم بلکه ضروری است . در اینمرحله تظاهرات جلدی سیفلیس یعنی زخمها ، برآمدگی‌های زگیل مانند ، تقرحات مخصوص دیده میشوند ود رظرف چند روز باتزریقات نئوسالوارسان زایل شده والتیام مییابند .

فقط درمرحلهٔ چهارم است که استعمال نئو سالوارسان مفید واقع نمیشود واینمرحله غالباًمشخص است با بروز فلج عمومی که بجنون منتهی میشود وباهیچ دوائی تاکنون نتوانسته‌اند ازسیر مترقی آن جلوگیری نمایند. (۱)

گذشته از اثرات معجزآسای نئوسالوارن درمواردیکه ذکر شد ، اثرات آن درحالت عمومیه مریض بسی شایان توجه است ، ابتلاءبسیفلیس مریضرا جسماً وروحاً کسل میکند : ضعف مزاج ، کم خونی ، فقدان اشتها ، بی خوابی ، تمام این حالات مریضرا دوچار سستی وبهت میکند بعضیها اززندگی مایوس وبخیال انتحار میافتند . استعمال جیوه‌وبیسموت هم که حتماً باید بطور مرتب بکار برده شود ، بیشتر باعث ضعف و کم خونی میشود ، در این هنگام است که هرگاه ترکیبات ارسنیکی بالخاصه نئوسالوارسان ، بکار برده شود ، مریضرا واقعاً زنده میکند حالت عمومیه مریض بر اثر تزریق ایندوا بهبودی کلی پیدامیکند . مریض خودرا قویتر حس میکند ، خوابش خوب و اشتهایش دوباره

(۱) دراین سالهای اخیر فلج عمومی را بوسیله ایجاد تب در مریض معالجه میکنند ، من‌جمله باایجاد تب مالاریا وبموجب بعضی احصائیه‌ها ۳۳ در صد این مرضی معالجه می شوند . لکن این طرز تداوی هنوز عمومیت پیدا نکرده است .

بر میگردد و حالت روحیه اش پاك دیگرگون شده بطوریکه درخود احساس وجد وشعف مینماید .

این ها حقایقی هستند که اساتید فن گفته و نوشته اندو خودنیز بیش از بیست سال است همانرا مشاهده کرده و میکنم . مریضرا ازاین تداوی محروم کردن ظلم است در باره او .

اما راجع بمعالجه قطعی سیفلیس ، امروز بر هیچ طبیبی پوشیده نیست که معالجه قطعی سیفلیس با تزریق یکدوای بخصوصی صورت پذیرنمیباشد ، بلکهمنوطاست باستعمال چندین دوا که موثرترین آنها نئوسالوارسان و بیسموت میباشد . **شرط عمده معالجه قطعی سیفلیس مرتب ومنظم بودن معالجه وطول مدتآن است .**

اما اینکه نئو سالوارسان ، بعد ازتزریق درخون بفاصله کمی از بدن خارج میشود ، این خود یکی ازحسنات آن دواست ، چه دراسرع وقت کار خود را انجام داده ودرسلولهای بدنی مترا کم نمیشود کهاثرات سوئی درآنها بخشد . مقصود مخترع همهمین بوده است . **حداکثراثر درحداقل وقت،بدون صدمه بمریض** . امروز کوششهای زیاد میکنند که جیوه راهم بصورت نئو سالوارسان ، یعنی بشکل یك ترکیب آلی در آورند تا مانند نئو سالوارسان ، بدون صدمه زدن ببدن ، بمقادیر بیشتر بکار برده شود ، دراین باره هنوز کامیابی حاصل نشده ولی کوششهاادامه داردودورنیست که بزودی این ترکیب جدیدجیوه درستوبکاربرده شود

درمعالجه سیفلیس تازه توجه براین است که هرچه زودتر مرض از سرایت انداخته شود ودراین باره تا کنون نئوسالوارسان اولیندواست و بیشتر از این لحاظ است که نئو سالوارسان هم بمریض و هم بمردم خدمت میکند .

مضرات نئو سالوارسان ؟ باید اقرار کرد که از مضرات جیوه و بیسموت زیادتر نمیباشد ، بلکه چون زود تر از بدن خارج میشود ، غالباً مضراتش کمتر ازمضرات آنهاست . سالانه دردنیا صدهزارها مریض با نئوسالوارسان‌معالجه میشوندوتعداد تزریقات این دوابملیونها سرمیزند آیا چند نفر از این معالجه در سال می‌میرند یا منصدم میشوند ؟ یك در دههزار ؟ آنهم معلوم نیست . تازه اگر چنین اتفاقی بیافتد ، یا آن دوا فاسد بودهٔویا مزاج مریض‌تحمل آنرا نداشته‌است. ذاتاً طبیب خودمیداند چه مقدار از هر دوائی باید مصرف کرد که مریضرا مسموم نکند والا اغلب دواجات ، بالخاصه دواهای قوی‌الاثر ، سم هستند و بمقدار مساوی سمیت نئوسالوارسان ، چنانکه گفته شد ، کمتر ازسمیت جیوه وبیسموت میباشد . ازاین گذشته . باید مورداستعمال‌هر دوا را خوب دانست ؛جیوه یا بیسموت یانئوسالوارسان رانمیشود بی ملاحظه‌بکار برد . وقتیکه مریض بورم کلیه مبتلا و در ادرار آلبومین داشته باشد ، یا بورم لثه و دندان درد دوچار است ، آیا میتوانید جیوه یابیسموت باو تجویز کنید؟ استعمال نئوسالوارسان هم همین صورت دارد استعمال این دوا ها شرایطی دارد که طبیب باید خوب بداند . پس‌قبل از دست زدن بهر دوائی ، باید طبیب بود ، یعنی‌معلومات درست دربارهٔامراض وادویه داشت ، واین هم بازکافی نیست : لازم است بامزجه مرضی آشنابود (۱) ومخصوصاًزبان مریض راهم فهمید : وقتیکه مریض میگوید این « باد » سیفلیس است و بمن نئوسالوارسان تزریق کنید تا رفع شود ، طبیب باید ملتفت شود که آن بیچاره چه میخواهدبگوید . «باد» رامرضای‌ایرانی اختراع نکرده‌اند دوهزار و پانصد سال قبل پدر طب بقراط خود این اصطلاحرا استعمال

(۱) چه بسیار مرضی که ازاستعمال جیوه یابیسموت بطور خطرناك متاثر می‌شوند.

میکرد و اطبای یونان قدیم که طب کنونی ماهم مدیون آنها است همیشه لفظ بادوا بکار برده‌اند. پس چه جای شگفت است که مرضای ماهم همان لفظ رابکار برند؟ ما باید بفهمیم آنان چه میگویند. وقتی هم که مریض التماس میکند نئوسالوارسان بوی تزریق شود، او میخواهد بگوید که مؤثر ترین دوا بکار برده شود تا مرضش ریشه کن گردد. طبیب باید قضاوت کند وتمیز دهد هرگاه مزاج مریض مساعد است نئوسالوارسان راآنمقداریکه لازم است بوی تزریق کند والا بمریض بفهماند که این دوا برایش مناسب نیست وفلان یا فلان دوای دیگر باید استعمال شود. مریض که مدعی نیست؛ اوبرای استعلاج نزد ما میایدودر هرحال منتظر دستور طبیبه است.

نتیجه: ۱) نئوسالوارسان فواید زیادی دارد واستعمال آن در بعضی مراحل معین بسیفلیس لازم و ضروری است و چون اثرش سریع است، مریضرا بزودی از مسری بودن باز میدارد وبطور غیر مستقیم دیگرانرا هم ازخطر گرفتار شدن حفظ میکند.

۲) مداوای سفلیس را بیك یادو دوا نمیشود محدود کرد وباید آرزو کرد که چندین قسم دوای دیگرهم بدواهای موجود اضافه شود تاباکه بشود بیشتر وبهتر مسلح بود برای ریشه کن کردن مرض فرنگی

۳) چون مسئول حکیم است لذاحاکم قضیه هم خود اوست و دوائی که برای مریض مناسب تر است بسته بانتخاب خود طبیب میباشد

٤) نظر باینکه مزایای نئوسالوارسان آشکار وفواید آن برای مریض وبرای دیگران مسلم است لذا مخترع آنرا خادم و نکوکار بشریت باید شمرد واطبائی هم که از روی بصیرت این دوارابکار میبرند خدمتگذاران عموم میباشند.

دکتر رفیع امین

دلبر پنداری

صورت شگفتی را که در شماره پیش آورده بودیم و اینك در این شماره دوباره می آوریم باید دانست که این‌صورت یادگار و شاهکار میرزا علی‌اکبرصابر شاعرمشهور قفقازاست. صابر که اکنون دربا کو تندیس (مجسمه) برای او برپا کرده‌اند از آغاز جوانی گرفتار شعرهای بیهوده بوده وسالها آن راه‌گمراهی را می پیموده تاسپس خطای خود را در یافته ازآن راه بر می گردد و این زمان شعر های پر مغزی با زبان ساده ترکی در زمینه خرده گیری بر عادتهای ناپسند وکارهای نا زیبا می سرود و در روزنامه مشهور ملا نصرالدین چاپ می کرد که میتوان گفت : سودمند ترین بخش ملا نصر الدین شعرهای او بود . نیز می‌توان گفت که‌آن شعرها بهترین اثر را بمردم‌می‌نمود

نسیم شمال تهران بسیاری از شعر های صابر را ترجمه میکرد ولی باید گفت این کجا و آن کجا . کسانی اگر زبان ترکی قفقاز را می فهمند میدانند که شعرهای صابر ارج واثر دیگری را داراست .

یکی‌ازکارهای شاعر قفقاز همین است که غزلی به پیروی شعرای‌ایران سروده ودر آن بیشتر تشبیه ها را که شعرای ما معمول دارند گرد آورده و سپس از رویهمرفته‌آن تشبیه ها صورتی با قلم نقاشی پدید آورده که از شگفت ترین صورتهاست وآن همین است که ما از دیوان صابر برداشته و در پیمان چاپ می‌نماییم :

غرض ما از این‌کار دوچیز بود : یکی‌آنکه ذوق خوانندگان رابسنجیم دیگری‌آنکه باقایان شعرای غزلسرا نشان بدهیم که این‌کار ایشان پررسوا شده و خود مایه ریشخند دور ونزدیك گردیده و خواستارشویم که این رشته را رها کرده وقدرآن جربزه خدا دادی را دانسته درزمینه‌های سودمند سخنوری کنند

یاداشی را که قرار داده بودیم ازتهران بهره‌آقای ح - ن وازشعرهای دیگر بهره‌آقای فرزانه کرمانشاهی است که پیش از دیگران پاسخ فرستاده اند ورازآنصورت شگفت را باز نموده اند وما از هردوی ایشان خواهشمندیم که نام ونشان درستی بفرستند تا شماره‌های پیمان مجانی برای ایشان فرستاده شود .



اما ازآقایان شعراء تبریز دوست‌ما آقای منصور و شاعر نامی خراسان آقای ادیب توسی شعرهایی سروده وفرستاده‌اند.

پاسخهای نثری که رسیده چون بسیار است وهمگی یك مطلب را می نویسند از نقل آنها در اینجا چشم می پوشیم ولی چون پاره خوانندگان رمز صورت‌را بدانسان که‌هست درنیافته و به‌نیروی پنداروانگاردریافته‌هاوگزارش های دیگری پدید آورده اند که خود در خور شنیدن وخواندن می باشد از اینجابرخی ازآنها را در اینجا خواهیم نگاشت. نخست شعر های خود صابرسپس شعر های آقای منصور وادیب توسی وسپس این نگارشها را می آوریم:

۱ — **گفته‌صابر :**

ای آلنك ای یوزون گونش ای قاشلارك كمان!
جیران گوزك قارشقه‌خطك كاكلك ایلان !
آلما چنه‌ك چنه گده زنخدان درین قویو
کیریکلرك قامش دوداقك بال تنك كتان
بوینوك صراحی بوی بوخونك براوجا چنار
اندامك آق گوموش یكاقلك قرمزی انار
خالك یوز گده بوغدا باشكده ساچك غراب
قاه.. قاه.. غریبه گولمه لی‌سن خانمان خراب!

۲ — **سروده‌آقای منصور :** (باصل ترکی بسیارنزدیك‌رفته)

آنصورتیکه بود به پیمان راستان	آن صورتست دلبر موهوم شاعران
نادیده ناشناخته توصیف کرده اند	این خلقت عجیب بصد منطق وبیان
ازبهر آنکه خوب شناسیم چیست او	اشعار ذیل شرح کند رمز داستان

***

خورشید روی ماه جبین ابروان کمان
آهو دو چشم مور خط و مار گیسوان
سیب است چانه و بزنخدانش چاه ژرف
مژگان چو تیر لب عسل وجسم چون کتان
گردن صراحی قامت و بالای وی چنار
گونه چو نار سرخی و اندام سیم‌ دان

خالش بروی گندم و زلفش بسر چو زاغ
آخ آخ چه مضحك است خود این بار دلستان

***

آیا نگشته وقت که گویندگان ما — زین گفته‌های پوچ نیارند برزبان؟
تقلید نحس را بنمایند پایمال — پیدا کنند یکسره عنوان شایگان
طبع بلند موهبت کردگار پاك — اشعار نغز آرد و گفتار بخردان

تبریز — **منصور**

۳ — آقای ادیب توسی میفرماید:

گفت با من ز شاعران یکتن — کی تورا ملك شاعری درخور
چونکه در راه شاعری نبود — چاره از عشق یار سیمین بر
من بر آنم که دل‌دهم به بتی — باقد سرو و طلعت چو قمر
روی او ماه رفته برسر سرو — قد او سرو داده ماه ثمر
زلفکانش چنانکه زاغ سیاه — فکند سایه ماهرا بر سر
گیسویش فی‌المثل‌چنان ماری — که برونگشته زاغرا از پر
واندر اطراف سرو قامت او — حلقه زن گشته تامیان کمر
چشمش ازابروان کشیده کمان — وندران راست کرده تیر نظر
واندو گونه چنان دو حقه نار — بدل مرد و زن فکنده شرر
لب لعلش بسان غنچه گل — که‌از آن‌خورده‌خلق‌خون‌جگر
هم ز اطراف غنچه لب او — قند ریزد بر آبگین ساغر
ساغر آبگینه‌اش گردن — که بود درمیان سرو وقمر
الغرض دلبری چنین باید — که دهم دل بدین چنین دلبر
لیك‌دل‌هرچه‌جستجو کرده‌است — زین چنین دلبری نجسته اثر
گفتمش ایسفیه لا یعلم — ای گرفتار و هم مستنکر
دلبری این چنین که میطلبی — از جهان وجود نامده بر
جز که اندر مجله پیمان — نقش‌او کرده اند و رو بنگر

٤ — واعظی ازسبزوار مینویسد:

راجع بصورتیکه درپیمان مورد مسابقه قرار داده شده حقیر را شرحی

بنظر رسیده وآن اینست که اصل داستان را مولوی درمثنوی بشعر درآورده که تاجری عزم سفر هندوستان نموده موقع حرکت بعائله خود گفت که من عزم سفر هندوستان دارم اگر شما از سوقات سفر چیزی مایلید بگوئید تادر دفتر خودیاداش نموده برای شما بیاورم منجمله را طوطی درقفس نموده بوده وباد تعلیم زبان آموخته که در پس آینه طوطی صفتم الخ نزد طوطی آمد و عنوان مسافرت رابا وگفت وگفت اگرچنانچه حاجتی داری بگو تادر مسافرت خود انجام دهم و اگر سوقاتی خواهی بیاورم طوطی عرض کرد آقا بفلان جزیره که رسیدی خواهید دید طوطیانی‌را که درروی درختان مشغول آب‌ودانه وترنم هستند سلام مرا باآنها برسان .

کوفلان طوطی که ازجنس شماست — از قضای آسمان در حبس ماست
گفت کی شاید که من دربند سخت — که شما برسبزه گاهی بردرخت .
این چنین باشد وفای دوستان — من دراین حبس‌و شما دربوستان.
یاد آرید ای مهان زین مرغ زار — یك صبوحی در میان مرغزار .
یا بیاد این فتاده خاك بیز — چونکه خوردی جرعه برخاك ریز.

تاجر مسافرت نموده دربین سفر بآن جزیره رسید سلام طوطی را به ابناء جنس اورسانید یکمرتبه دید تمام از درخت ریختند ومردند تاجر پس از پشیمانی آمد بوطن پس ازتسلیم کردن سوقاتها بصاحبانش آمد پهلوی طوطی گفت آقا سلام مرا رسانیدی تاجر گفت بلی اما پشیمان شدم برای اینکه گفتم یکی ازابناء جنس شما در قفس همه مردن ناگاه دید این طوطی درقفس‌هم‌افتاد مرد تاجر بنا کرد ناله کشیدن .

ای دریغا مرغ خوش آواز من — ای دریغا هم دم هم راز من
گر سلیمان را چنین مرغی بود — کی بفکر جمله مرغان بود .

خانم باوگفت همچه گمان میکنی که بچه‌اش مرده اینقدر گریه میکنید گفت ایزن طوطی من هزار داستان میدانست .

بعد از آنش از قفس بیرون فکند — طوطیك برجست بر بام بلند

روورا کرد بخواجه خود گفت آقا :

کان فلان طوطی بنطقش پند داد — گر راه کن نطق آواز گشاد

زانکه آوازت ترا در بند کرد　　خویشتن را مرده این پند کرد
یکدو پندش دادطوطی برمذاق　　بعد از آنش گفت خواجه الفراق
الوداع ای‌خواجه رفتم تاوطن .　　میشوی آزاد روزی همچومن .

وقال ابوعلی ابن‌سینا

هبطت الیك من‌المحل الارفع　　ورقاء ذات تعزز و تمنع
محجوبة عن کل مقلة عارف　　وهی الذی سفرت ولم تتبرقع
هبطت علی کره الیك و ان　　کرهت فراقك وهی ذات‌تفجع

این حقیر عقیده آنست که آن صورت که سرکار عالی مورد مسابقه‌قرار داده‌اید آن صورت صورت انسانیست که الصورت الانسانیة من اکبر حجج‌الله و آن مرغ که در سرقرار گرفته مرغ روح وبلبل عرش بود که در قفس فرش گرفتار مرغ باغ ملکوتم الخ .

داردبدن‌را وداع میگوید وبدن هم که جز اختصار واحتیاج چیز دیگر ندارد وبالاخره‌درزیرخاك بامار وعقرب همنشین شود .(۱)

٥ — دیگری ازتهران مینویسد :

گرچه دانش من کوتاه‌تر است از اینکه خودرا عرصه دانستن نماید . لیك آب دریارا اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی بایدچشید صورتی را که در مقاله عنوان (پاداش) شماره یکم سال دوم مهنامه ارجمند خود مورد آزمایش قرار داده‌اید بنظر کوتاهم چنان‌اید :

صورت ـ عروس دلارای خوش ظاهر فریبنده غرب است که چهره خود را بزیور وبرك وافسر آراسته و عالمیان‌را متوجه حسن دلربای خود میدارد و مارهای گزنده بعوض گیسوان افراشته که هریك با زهر کشنده خود متوجه بدم کشیدن محل مقصود خودهستند وآن پرنده که برسرعروس جایگیر ودهان‌باز دارد غراب بالاش خواری است که‌قصد ازفلاسفه وبی‌دینان آن بوم و بر اند که مردمان را بصلای بی‌دینی ازراه‌راست خارج سازند . ذیل صفحه شهرهاوآبادانی های معمور بانعمت وآسایش ومعابد ومساجد ودرخت اشاره بممالك شرق است که‌دور ان درخت پردهٔ ناموس وعفت و مذهب افراشته و پیچیده شده است که خودرا درمقابل عروس جادوی غرب و لاشخوار ومارهای گزنده می‌بینند .

---

(۱) در این نگارش خود عبارتها وکلمه های نگارنده را آورده ایم بی آنکه دستی برآنها ببریم و غلطی هم درچاپ روی نداده .

***

در اینجا نکته‌ای هست که باید هم آنرا بازنمود . بویژه که مامیخواهیم گفتگو ازشعر را دراین شماره بپایان رسانیده درشماره‌های دیگر بگفتگوهای دیگر بپردازیم . وآن نکته ایرادیست که میدانم برای گفته‌های صابروماخواهند گرفت و چون آقای صفیر پیش‌ازدیگران بآن ایراد مبادرت جسته و در میان ایرادهای دیگرخود یکی‌هم این ایراد راآورده اینست که میخواهیم پاسخ آنرا در اینجا بدهیم . ولی نخست خود عبارتهای زمخت و درشت آقای صفیر را می‌آوریم :

« واینکه سخن کوته نظرقفقازی مردی بگواهی یاد کنی که : اگریاری چنین (سروقد ، کمان ابرو ، ودیگر) که غزل‌سرایان صفت کنند یافت‌شدی زشت تر صورتی بودی : گویم وی نیزبسان توعلم ذیشان بیان ندیده وبحث تشبیه وی نشنیده که همی گویند زیدکالاسد (زید مشبه ، کاف آلت تشبیه ، اسدمشبه به ، و شجاعت وجه شباهت است) ومرادنه آنست که زید گنده دم و دارنده‌دم نیزهست پس‌چون گویند (سروقد) دلدارشان سربرآسمان نسوده وتنها وجه شبه راستی بالای اوبوده وچون گویند کمان ابرو تنها وجه شبه کژی اوست وچون خدای تعالی‌فرماید والقمر قدرناه منازل حتی‌عاد کالعرجون القدیم هم تنها وجه شبه کژی اوست وگرنه ازقمر بسان همگی‌عرجون قدیم جز بزیردیگ سوختن کاری ساخته نیست »

این بیچاره می‌پندارد تنها علم‌ذیشان بیان را او خوانده یا اینکه علم ذیشان بیان چاره بیهوده گوییهای پاره شعرا را خواهد کرد . این ایراد بر شعراست که چرا قاعده‌های علمی‌را رعایت نمی کنند . تشبیه هایی که این دسته شعرای غزلسرا دارند در برخی ازآنها هیچگونه وجه‌شبه منظور نیست ومنظور نمی‌تواند بود . تشبیه گودی زنخ به چاه وجه شبه‌آن چیست ؟ آیا گودی‌بیست وسی‌وچهل ذرعی آن ؟ . آیا تاریکی وبیمناکی آن ؟! آیا تری‌وپراز گل‌واجن بودن آن ؟! نادان آن کسی که ازدیدن گودی زنخ بان‌قشنگی ودلربایی بیاد چاه بان بیمناکی وترسناکی بیفتد !

پرسش دیگر : درتشبیه گیسوان بمار چه وجه شبه منظور است ؟! آیا کدام آدمی کج نهاد ونادانی است که ازدیدن گیسوان دلربای زنان و دختران یاد مار چرکین وزشت کند ؟!

دربرخی دیگر که وجه شبهی منظوراست این خودشعراست که پای بند وجه شبه نگردیده می‌پندارند مگربراستی آن این‌است. مثلا ابرو را که شمشیر می‌گویند وجه شبه کجی ابروست . ولی‌شعرا می‌پندارند مگر براستی ابروی‌یار شمشیراست واینست خودرا کشته‌آن می‌شمارند .

این‌عبارت ازباستان زمان معروف بوده که : « دل عاشق‌درتن‌دیگریست» ما این عبارت را درنگارشهای یونانیان ورومیان باستان‌هم می‌یابیم . مقصود آنست که عاشق خودرا می‌بازد واختیاری ازخود ندارد وهوش واختیار او را معشوقه ازدستش گرفته است . ازاینجا درفارسی معشوق‌را دلبر ودلستان‌وعاشق را دلداده ودلباخته می‌نامند . ولی شعرا پنداشته‌اند مگر براستی معشوقه دست بسینه عاشق فروبرده و دل اورا ازجای خود کنده وهمراه خود می‌برد . و ازاینجاصدگونه مضمونها بافته‌اند و پنداشته‌اند که هنری‌می‌نمایند :

گفتم که دلم هست بپیش توگرو دل باز ده آغاز مکن قصه نو
افشاند هزار دل زهر حلقه زلف گفتا دل‌خود بجوی وبردار و برو

اشك چشم را ازصافی ودرخشانی بمروارید تشبیه میکنند.ولی‌شاعر آن‌را براستی مروارید پنداشته و میگوید :

اشکی زرخم برون غلطیده درگوش کشیده‌ای که‌مروارید است

این تعبیر دربسیاری از زبانها است که چون ازدست کسی آزار بی‌اندازه دیدند می‌گویند «آدم‌را می کشد» . درباره عشق نیز سوزشی را که عاشق از رهگذر بی‌پروایی معشوقه پیدامی کند چون بیش‌از اندازه‌دیگرسوزشهاست‌میگویند « دلبرمرا میکشد » یا « دردعشق مرا میکشد » ازاین تعبیر دستاویز بدست‌ شعرا افتاده دیگر بیا و ببین که ببین . صدها و هزارها مضمون ساخته‌اند و معشوقه را قاتل خوانده‌اند وهمیشه درآرزوی کشته شدن بوده‌اند . .

وعده قتلم بفردا آن پری پیکردهد باز میترسم که فردا وعده‌دیگردهد

دراین باره چندان پافشاری شده که اگر کسی ازبیگانگان زبان فارسی یادگیرند واین شعرهارا بخوانند خواهند پنداشت که درایران کاری جزعشق‌بازی نبوده ورسم معشوقگان بر کشتن عاشقان بوده که شمشیربدست گرفته وبخیره‌خون عاشقان را میریخته‌اند . بلکه بسیاری ازآنان سرهای عاشقان کشته را بر فتراك اسب‌خود می‌بسته‌اند !

در کتابهای‌عربی‌یکرشته‌خبرهایی هست بنام‌خبرهای«آخرالزمان» درآنجا ازجمله عبارتی هست که « یرتع الذئب مع الغنم » (گرگ با گوسفند در یکجا خواهد چرید) . مقصود آنست که زمانی‌می‌آیدو کینه‌ودشمنی‌از آدمیان‌ودَدان‌باز گرفته می‌شود وایشست‌که گرگ‌هم مثل گوسفند گردیده و گوشتخواری‌را ترک گفته‌همراه گوسفند علف می چرد . من نمی‌گویم چنین چیزی در جهان خواهد بود بلکه اگر از من بپرسند این خبر ها دروغی بیش نیست . بهر حال مقصود گوینده همان است که گفتم . بعبارت دیگر مقصود او معنی راستین جمله‌است نه‌اینکه گزافه گویی میتماید .

لیکن سپس این‌عبارت بزبانها افتاده که اگر خواسته‌اند ایمنی وآسایش را بستایند گفته اند :

«گرگ با میش بابشخور می آید» وبی شك مقصود آن بوده که دزدان و راهزنان که دیروز آدمیان را می کشتند ولخت می نمودند امروز آن خوی ددیرا رها کرده و با آدمیان دریکجا زندگانی می‌نمایند چنانکه همین حال امروز در کشور ما ایران برپاست که راهزنان دیروزی از گردنها و کوهستانها بشهر آمده زندگانی آدمیانه پیش گرفته اند .

همین عبـارت را فردوسی نیز بکار برده که درباره محمود غزنوی می گوید :

جهاندار محمود شاه سترگ بابشخور آرد همی میش وگرگ

ولی شعرای دیگر پنداشته اند مگر براستی باید میش وگرگ دریکجا باشند بلکه بهمچشمی یکدیگر مطلب را هرچه دامنه دار تر ساخته اند :

گرگ از مهابت تو بره مانده میش را
بر دارد از زمین و بـدوش شبان دهد

***

انصاف بده تا در انصاف تو باز است
غمخوار تر از گرگ شبان نیست غنم را

سپس هم بصد ها زمینه دیگر پرداخته اند که در اینجا شمردن همه آنها بیجاست .

ازناصیه کاهربا گرچه طبیعی است سعی تو فرو شوید رنك یرقان را

***

چنان بعهد تو میزان عدل شد طیار که میل سوی کبوتر نمیکند شاهین .

می‌گویند : مادری به بچه خود گفت : قربان چشمهای بادامی تو برم. بچه پا بزمین کوبید که : بادام می خواهم . این شعرا نیز همینکه یك عبارتی را شنیده اند بمضمون بافی برخاسته اند وداد بیهوده‌گویی داده اند .

پس پیدا است که آنکه علم ذیشان بیان‌را نخوانده ایندسته شعرای گزافه‌باف ویاوه‌گوست وآن کسیکه ناسنجیده ونا اندیشیده باعبارت های ناتراشیده بهواداری آنان برمی خیزد .

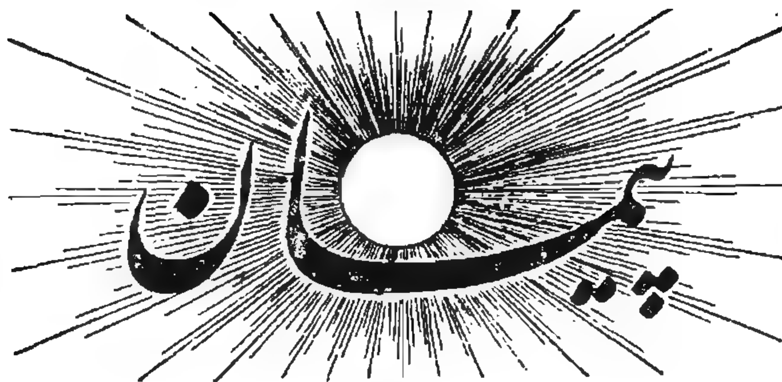
من در چندی پیش در یکی از روز نامها خواندم که جوانی درزنجان بشاعری برخاسته و غزلهایی سروده وچون یك غزل او را خواندم مضمون‌یك بیت این‌بود: « ایدل اگر دلبر آمد که تورا ببرد با او مرو که‌آن قاتل من است » . در شعر دیگری از غزل دیگر گفته بود.: « دیشب من ازشام تاصبح می‌گریستم و مردم از ناله من نخوابیدند . آری در شب بارانی مردم نمی خوابند » ازخواندن‌این شعرها آه ازدل برآوردم که چگونه‌هوش وجربزه جوانان ایران بااین سرسامها هدر میگردد .

جوانی که از آغاز عمر باین گونه سرسام ها آشنا شود و شب و روز خود را با آنها بسر دهد آیا چه سودی بخاندان خود وبکشور خود خواهد داشت ؟ !

ولی دیدم گناه او نیست . گناه آن کسانیست که پیش ازو این درها را بروی ایرانیان باز کرده اند . گناه این روزنامهاییست که اینگونه اشعار را چاپ کرده گمراه را گمراهتر میسازند .

گناه آن خردمندانیست که زبان این بیهوده‌گوییها را می دانند ولی خود را بگوشه ای کشیده وخاموش نشسته اند . گناه آقای صفیر ومانندگان اوست که اگر کسی زبان بنکوهش این سفاهتها باز کرد بازبان درشت وزمخت همه بروی می‌تازند . پس‌ازهمه گناه من‌استکه برای‌جاوگیری برنمی‌خیزم و این‌بود که بنگارش این بگرشته مقاله ها پرداختم .

کسروی



زبان پارسی

—۲—

۹ - در بجای باب فصل

یکرشته از کلمه های عربی که امروز در فارسی بکار می‌رود هریکی ترجمه یك کلمه فارسی می باشد که در گفته ها و نگارش ها معمول بوده نویسندگان که دلداده کلمه های عربی بوده اند هریکی از اینهارا نیز ترجمه بعربی کرده وتغییر داده اند.

کسانی این را باور نخواهند کرد که در قرنهای پیشین نویسندگان از هرراهی بکشتن کلمه های فارسی می کوشیده اند وتا می توانسته اندبجای هریکی ازآنها یك کلمه عربی پیدا کرده یا از خود تراشیده می گزارده اند.

یکی از سالاران دربار سلطان محمود غزنوی علی نام داشته و چون از خویشان محمود بوده از این جهت او را «علی خویشاوند» می نامیدند چنانکه ابن اثیر اورا بااین نام خوانده وجهت نام گزاری را نیز یاد کرده.

ولی از این سوی در تاریخ بیهقی همه جا او را «علی قریب» می خواند وپیداست که دبیران دربار محمود همچون دیگران بکشتن کلمه‌های فارسی می کوشیدند.

این موضوع هنوز هم از میان ایرانیان برداشته نشده که «آری» یا «هان» را که دو کلمه فارسی است دور از ادب دانسته بهربچه ای یادمیدهند که بجای آن «بلی» عربی را بکار برد.

مقصود آنکه یکزمانی در ایران بکار بردن کلمه های فارسی ننك و عیب شمرده می شده واز اینجا نویسندگان می کوشیدند در برابر بسیاری از کلمه های فارسی کلمه عربی پیدا کنند و چه بسا که کلمه ای در برابر آن‌ها در عربی پیدا نمی‌شد و ناگزیر می گردیدند که ترجمه زیرلفظی آنهارا بعربی بیاورند.

از اینگونه کلمه ها یکی « باب » است که در کتابها بکار می برند . در فارسی کلمه « در » معمول بوده چنانکه کتاب « فرهنگ پهلویك » که بزبان پهلوی در دست ماست چندین در بخش شده که در هردری گفتگو از موضوع جداگانه ای می شود . همین کلمه را ترجمه زیر لفظی کرده « باب » رابجای آن آورده اند .

کلمه در باین معنی در گفتگو ها نیز هست . میگویند : « نشستیم و از این‌در و ازان‌در سخن راندیم ... »

فردوسی میگوید :

بدو گفت نستار از این در بگرد
تو ایدر غریبی و بی نام مرد .

***

۱۰ - گفتار بجای **مقاله**

ازهمان قبیل « در » است کلمه گفتار که ترجمه زیر لفظی آن « مقاله» را معمول ساخته اند .

***

۱۱ - جستار بجای **مبحث**

نیز از همان قبیل است « جستار » که بجای آن کلمه مبحث رابکار برده اند . ناصر خسرو دریکی از تألیف های خود در همه جا این کلمه جستار را بکار برده . اگرچه می توان پنداشت او « مبحث » عربی را بفارسی ترجمه ترجمه زیر لفظی کرده باشد . ولی نزد ما آن پندار دیگر نزدیکتر براستی می باشد .

***

۱۲ - همداستان بجای **موافق** **همعقیده**

این کلمه درپهلوی معروف است « همداتستان » . در کتابهای آغازاسلام نیز بسیار بکار رفته . فردوسی میگوید :

کنون کهتر شاه هندوستان
بباشی نباشیم همداستان

هم گوید :

چو بشنید پوراب ازو داستان
بشاگردیش گشت همداستان .

باید دانست که « همداستان » بجای موافق در کسان بکار می رود . ولی در عبارت : « انگبین با مزاج من موافق نیست » باید بجای آن کلمه « سازگار » آورد .

***

۱۳ - هم در زمان بجای فوراً

فردوسی بجای کلمه فوراً یافوری عبارت « هم در زمان » و «هم‌اندزمان» بکار می برد . مثلا میگوید :

فرستاده را در زمان خواندند
بجای رسولانش بنشاندند

هم می گوید :

هم اندر زمان باژ خواهان روم
کجا رفته بودند از این مرز وبوم

هم می گوید :

چو دستور آموز گارش بدید
هم اندر زمان پیش قیصر دوید

ولی بگمان ما می توان کلمه های « زود » و « بیدرنگ » را نیز بکار برد : « بیدرنگ برخاسته روان گردید » « همینکه این سخن شنید زود برخاسته رفت » .

در ناسخ التواریخ همیشه کلمه « بیتوانی » را بکار می‌برد کسانی پنداشته اند مگر کلمه پارسی است . باید دانست که کلمه « توانی » عربی‌را که بمعنی سستی نمودن است باکلمه « بی » فارسی ترکیب نموده بهرحال کلمه‌ایست که سپهر ازپیش خود اندیشیده نه اینکه در نگارشهای دیگران نیز باشد .

***

۱۴ - پراکنده بجای شایع

فخرالدین گرگانی میگوید :

پراکنده شد اندر شهر نامش
ز دایه نامه شد نزد مامش

از اینجا می توان بجای کلمه نشرکه امروز در روزنامها بکارمیرود « پرا کندن » بکار برد که اگرچه تادیری شگفت خواهد نمود ولی سپس عادی می گردد .

از شگفتی هاست که یکی از هوا داران پیراستین فارسی بجای کلمه « نشر » عبارت « پهن کردن » بکار برده که پاك غلط وبیجاست .



۱۵ - ترجمان بجای **مترجم**

از غلطهای مشهور اینکه کسانی کلمه ترجمه را عربی می شمارند آنکه ما میدانیم این کلمه فارسی است واز اینجاست که در زبان ارمنی وبرخی زبان های اروپایی نیز بکار میرود وترجمه کننده را « ترجمان » می نامیده اند که هنوز هم معروف است .

فردوسی میگوید :

ز لشکر بیامد سپیده دمان
خود و نام بردار ده ترجمان

در عربی نیز همین کلمه آمده :

ان الثمانین و بلغتها
قد احوجت سمعی الی ترجمان

ولی سپس چون کلمه ترجمه را بشکل فعلل درعربی بکار برده‌اند کسانی ازان فاعل مشتق ساخته کلمه « مترجم » را پدید آورده اند .

زبان عربی بجای خود . در فارسی باید « ترجمه » را فارسی دانسته ایستادگی در بکار بردن آن ننمود و بجای مترجم کلمه « ترجمان » را بکار برد .



۱۶ - خستو بجای **مقر معترف**

در پهلوی ودر فارسی پیشین « خستو » و « خستوان » (باپیش خا) بمعنی مقر و معترف بسیار کار رفته .

فردوسی می گوید :

بهستیش باید که خستو شوی
ز پیکار بیهوده یك سو شوی

همو گوید :

ز آز و فزونی بیکسو شویم
بنادانی خویش خستو شویم

برخی گفته :

بر فضل او گوا گذراند دل
گرچه گوا نخواهند از خستو

این کلمه در زبان ارمنی هم معروف است و « ابراهام خاستاوانوغ » (ابراهیم مقر) نام مردی‌است که داستان درازی دارد و کتابی به نام او نوشته شده .

پرسش — پاسخ

این دررا همیشه درپیمان باز خواهیم‌داشت که اگر کسانی پرسشهایی می‌کنند پاسخ‌آنرا بدهیم یابخوانندگان پیمان واگزاریم که پاسخ بدهند .

***

پرسش:

چنانکه دستوری باشد چند تیکه پرسش که پس‌ازخواندن شماره ۱ تا ٤ نامهٔ ارجمند پیمان برای رهی دست داده نگارش دهد .

۱ ـ ملاحظه شد که‌مکرر کلمهٔ (چاپ) استعمال‌شده ومیخواست نیازمندانه از راه پژوهش پرسش کند آیا مقصود ازآن کلمه طبع یادرج بوده و آیا منظور اینست که این کلمه فارسی است ؟ وضمناچنانکه بخاطردارم درپروز نگارش‌فارسی « تافت خانه » را بمعنی چاپخانه ومطبعه بکار برده آیا درست است یانه ؟

۲ ـ آیا ممکن است لغتی پارسی برای «مجله» پیدا کرد یانه و بطوریکه من اندیشیده‌ام کلمهٔ مهنامه (ـ بفتح یاکسرمیم هرکدام باشد خوب است) سزاوار وزیبااست .

۳ ـ درقسمت (شرق ـ غرب ـ جنوب ـ شمال) راجع بکلمه ـ نسار ـ این بنده را نیزتذکری است وآن این‌است که در بلوك فراهان (که می‌توان ریشه بسیاری ازلغات فارسی را درآن جستجو نمود)کلمه ـ نسار ـ مقابل وضد ـ برآفتاب ـ است ومطابق آنچه شما در پایان مقال متذکرشده‌اید این کلمه (نسار) را از اضداد می توان شمرد زیرا باعتباری بمعنای جنوب و براعتبار دیگر بمعنی شمال است .

٤ ـ درقسمت القاب خارجی (خان ومیرزا وغیرها) والغای‌آن لزوماً می‌نگارد : این پیشنهادی که فرموده‌اید عملی نیست جزآنکه القابی بلغت‌پارسی پیدا نموده بجای‌آنها بگذاریم و دراینصورت می‌توان امیدوار بعملی‌شدن‌پیشنهاد مزبور گردید والا خیر . مثلاکلمات (شت ـ اشو ـ تیمسار ـ راد) بد نیست و

البته آنوجود محترم بیش‌تر وبهتر لغاتی سراغ داشته در صورت مقتضی بنگارش وتعیین موارد استعمال هریك (که کدام بجای آقا و کدام بجای خان و کدام بجای شیخ یاحضرت یاجناب است) اقدام خواهند فرمود .

۵ ـ کلمهٔ (زمان) را در بعضی از فرهنگها از (دمان) دانسته‌وگفته‌اند دمان لغت پارسی وبمعنی زمان ووقت است وزمان درعربی مأخوذ ازهمان است آیا این درست است یانه ؟

۶ ـ ازجمله چیزهائی که براثر تقلید اروپائیان در مراسلات و کتب ما متداول شده یکی امضاهای مرموز مانند ع . شهشهانی یا غین . بهبهانی (وحتی امضاء ادبی‌خود من ف ـ فراهانی) است آیا مقصود ونتیجهٔ اینگونه امضاءدرفارسی چیست وآیا درنظرشما استحسانی دارد یاخیر ؟

واندیگر چیزی است که گویا کسی تاکنون متذکر آن نشده باشد وآن این است که امروزه عموما مشاهده میشود اشخاصی درمکاتیب و مراسلات سمت و امضاء خودرا درسمت چپ ذیل کتاب می‌نویسند وبطوریکه این بنده دریافته این ترتیب جزتقلید محض چیزی نیست وبعلاوه تقلید غلطی است زیرا اروپائی چون نوشتن را ازسمت چپ شروع میکند ناچار وقتیکه سطرآخر بپایان رسید جائی برای امضاء وی جز ابتداء سطر آخر (که همان سمت یسار ذیل کتاب باشد) نیست لذا درآنجا امضا میکند برای اینکه جلو امضاء وی دیگرچیزی نشود اضافه کرد چنانکه سابقا نیز ایرانی که درنوشتن ازسمت راست‌شروع میکند بهمین علت ونتیجه جائی را برای امضاء خود جزابتداء محل سطرآخر (کههمان سمت یمین ذیل کتاب باشد) منظور نمیکرد ـ ولی بدبختانه اکنون براثر این تقلید نامناسب درهرنامه درجلو هرامضائی یك سطر مطلب میتوان اضافه‌نمود.!!

عراق ف ـ فراهانی

پاسخ :

۱ ـ کلمه چاپ جزبمعنی طبع نیست واگر درنگارشهای پیمان گاهی بمعنی درج بکار رفته ازروی سهل انگاری بوده .

اما اصل کلمه دراین باره کسانی جستجوها کرده وچیزهایی نوشته‌اند . ازجمله اینکه اصل کلمه «چاو» است که درزمان مغول پول کاغذی گفته شده‌وداستان

آن درتاریخها نوشته شده . ازاینجا پیداست که کلمه فارسی نیست . ولی با این شهرتیکه امروز پیدا کرده دیگر باید آن‌را فارسی دانست و بی‌هیچگونه‌نگرانی بکار برد .

اینکه در پروز نگارش پارسی « تافت خانه » را بجای چاپخانه نوشته نوشته های آن کتاب بنیادی ندارد وآنگاه چنانکه گفتیم کلمه چاپ امروز شهرت بی‌اندازه کرده ونیازی بکلمه دیگرباز نگزارده .

۲ ـ پیشنهاد «مهنامه» بجای مجله بسیار بجاست و ماچنانکه درشماره گذشته نوشتیم این پیشنهاد دانشمندانه شمارا پذیرفته‌ایم . ولی باید دانست که امروزکار ایران‌ازناپاکی‌دلها ویران است . همان کسانیکه بنویسندگی‌برخاسته‌اند وخودرا پیشوای مردم میخوانند رشك و کینه اختیارآنان را از دستشان گرفته و اینست که هرکلمه فارسی‌که یکی پیشنهاد میکند ودیگری حسردانه ازپذیرفتن آن سرباز می‌زنند و این شگفت تر که خود این کسان هوادار پیراستن زبان فارسی هستند ورنجها برده وکلمه‌های فارسی پیدا کرده پیشنهاد می کنند واین نمیدانند که باآن نادانی که ازخودشان نموده‌اند دیگر نگارشهای آنان را ارجی نمانده وهرپیشنهادی بکنند کسی نخواهد پذیرفت .

ما پارسال درپیمان یکرشته از غلطهای ننگینی راکه نویسندگان آلوده آن هستند گردآورده زیر عنوان « غلطهای تازه » نوشتیم از قبیل « فلات » ومانندهای آن و امسال می‌بینیم کسانی بیخردانه بازآنهارا بکار میزنند . اینان اگر ایرادی بآن نگارشهای ما داشتند بایستی بنویسند وگرنه خود را از ننك آن‌غلطها آسوده گردانند . بهرحال امیدواریم این پیشنهاد شما دچار آن‌حسودیها ونادانیها نشود .

۳ ـ در باره « نسار » ما آن از اضداد نگرفته ایم بلکه گفته ایم چون معنی آن «آفتاب نگیر » است ازاینجا گاهی بشمال گفته می‌شودو گاهی بجنوب زیرا در کوه و دیوار وعمارت شمال آنها آفتاب نگیر است . ولی درباغ و خانه وحیاط جنوب اینها آفتاب نگیر می‌باشد بهرحال دراین باره پارسال سخنی دراز رانده شده .

٤ ـ در زمینه لقب ما باشما هم‌اندیشه وهمداستان نیستیم . زیرا این‌گونه لقبها چه بفارسی وچه بعربی یا زبان دیگر جز همدیگر را دست انداختن و

بریش یکدیگر خندیدن نیست . آندومردی که بهمدیگر میرسند وپیاپی‌لقب‌های حضرتعالی و جنابمستطاب‌عالی و مانند اینها را برزبان میرانندکاش بجای همه آنها یکجو مهرداشتند و دلشان بایکدیگر پاك بود . اگرمردم ساده وار یکدیگر را آقای فلان بخوانند چه عیبی در کار خواهد بود ؟! مگر بزرگی و ارجمندی یا والاتباری با این‌کلمه های پوچ است ؟! کار این لقب‌ها درست مانند آنست که در زمانهای پیشین کسانی ازطلبه بجای دانش بیشتر عمامه خودرا بزرگتر می‌ساختندوبا اینحال همیشه رسوا بودند وهمه‌کس ایشان را به بیسوادی‌میشناخت. کنون این عنوانهای پوچ هم یکخروارش ارزش یك جو شرافت و سرفرازی را ندارد .

۵ - باید دانست که « زمان » و « دمان » یك کلمه است آن یکی لهجه جنوب و این یکی لهجه شمال بوده وماهردورا در کتابهای پهلوی پیدا میکنیم . ریشه کلمه‌هم فارسی‌است وگویا ازفارسی بوده که بعربی رفته است .

۶ - بکار بردن حرفهای‌بریده‌کار بسیار بیجایی است . زیرا اگر اروپائیان این‌کار را می‌کنند از درازی نامهای ایشان است که در نوشتن دراز درمی‌آید . ولی درنامهای ایرانی وخط فارسی چنین جهتی‌نیست ومابهترآن‌میدانیم‌که ایرانیان ترك آن بگویند .

دراینجا داستانی است که باید نگاشت . دریکی از شهرهای ترك زبان ایران نویسنده‌ای باقرنام همیشه درنگارشهای خود « ب ق ر » امضا میکرد . ازاینجا مردم اورا « بقر » می‌نامیدند وچون این لقب بگوش خودش رسید از پافشاری که درتقلید کورکورانه‌داشت وآن را یکی از «علایم ترقی وتمدن»میدانست این بار « ب . ق . ر » امضا کرد . مردم می‌گفتند : دیگر « نوختالی‌بقر» شده !

اینگونه تقلیدهای سبك وبی‌مغز که درآغاز اروپاییگری بشرق‌آمده کم کم از میان برخاسته‌خواهدشد و ما امیدواریم که نوبت به تقلیدهای مهمترنیزخواهد رسید .

۷ - در باره امضای سمت چپ نیز نکته‌گیری شما بجاست .

پیمان

پیام ...

اگر کسی در انجمن نابینایان بلاف برخاسته چنین گوید : « من چهره ام همچون آفتاب می درخشد ونور از سرم باسمان بالا میرود » چه کوران این لاف را باور نمایند وچه ننمایند باری برلاف زن راه عذری باز است . ولی اگر کسی چنین لافی را درانجمن بینایان بزند آیا چه عذری در دست خواهد داشت ؟ ..

اگر کسی در زنگبار یا حبشه یا جزیره یام یام زبان بگزاف بافی گشاده بگوید : « شعرای ایران مردمانی فوق العاده هستند از قبیل انبیاء و اولیاء که گلزار خاطرشان از سر چشمهٔ فیض آب می خورد ... طبیعت این گروه را حالات و کیفیاتی ظاهر میشود که باید اسم آنرا روحانیت گذاشت زیرا در این حال از قالب لفظ وصورت بیرون می آیند ودر فضای بارمعنی و حقیقت پروبال گشاده پرواز می کنند . در این موقع چیز هایی می بینند که ما نمی‌بینیم واسرار وحقایقی برآنان مکشوف می شود که برما مستور وپوشیده است . آنوقت است که پای لفظ لنگ می گردد وقامت رسای معنی را جامه لفظ کوتاه می آید . شاعر می خواهد که تمد باران حقیقت را که برساحت قلب او می بارد همه را در ظروف لفظ نگهدارد و تسلیم تشنه لبان وادی طلب فرماید .. »

در آن جایگاه دور از ایران در میان آن مردمان بی خبر چنین سخنانی شگفت نخواهد بود و بر گوینده چندان ایرادی نیست . « فرصتی جسته و گزاف هایی بهم‌بافته » اگرهم کسی باورنکردنکرده باشد. ولی بسیارشگفت خواهد بود اگریکی این سخنانرا درخود ایران راند واز انجام چنین گزافبافی اندیشه ننماید !

زیرا ما که شعرای ایران را از نزدیك می شناسیم واز چگونگی شعر سرایی آنان آگاهی درستی‌داریم آیا برآن گزافها باچه دیده ای خواهیم‌نگریست وگوینده را چگونه کسی خواهیم شناخت؟! آیا باچنان دعوی بادر هوای بی‌بنیادی حقیقت برخود ما نیز مشتبه میگردد ؟ .

در ایران‌ما همه می دانیم که پاره‌شعراجرزه خدا دادی ندارند و شعر باصد گونه سختی میسرایند وایشان نه اینکه « درفضای باز معانی » پروازنمیتوانند همیشه در سنگلاخ الفاظ آواره میباشند .

پاره دیگر که جربزه خدا دادی دارند اینان هم پس از چندین سال رنج و ریاضت که ورزیده می شوند باز اختیارشان بیش از همه در دست قافیه و وزن می باشد و کمتر روی می‌دهد که یك معنی را تغییر نداده برشته نظم بکشند .

دلیل بهتر این مطلب آن شیوه ایست که بیشتر شعرا درغزل « بلکه در قصیده وقطعه نیز » دارند و به تناسب سخن پای بندی نمی نمایند . بدینسان که دریك غزل در هریك بیت موضوع جداگانه را می آورند و از عشق بازی بموعظه وازموعظه بفلسفه وازفلسفه بباده پرستی می گذرند . این شیوه بسیار ناپسند است وشعرا از ناچاری بان گراییده‌اند چراکه رشته اختیاررا نه دردست اندیشه وفهم خود بلکه دردست قافیه ووزن دارند .

کسی در تابستان پوستین خریده وبر دوش کرده بود . یکی ایراد گرفته جهت را پرسید : او پاسخ داده گفت : « در نسیه فروش عبا نبود » مقصود آنکه چون پول در کیسه و اختیار در دست خود نداشته بلکه اختیار در دست نسیه فروش بوده و او هم عبا نداشته با همه گرمی هوا پوستین بوی پوشانیده .

همین است حال بسیاری از شعرا که چون اختیار سخن را در دست خود ندارند از این جا تناسب در سخنان ایشان پیدا نیست « مگر تناسب قافیه » .

بهمین جهت بزرگان ودانایان ازشعر پرهیز میجویند چراکه نمی‌خواهند رشته اختیار خودرا بدست وزن قافیه بسپارند .

زبان ترجمان دل باید بود و سخن جز اندیشه را نباید نمود . ولی در شعر سرایی این ترتیب بهم می خورد و دل و اندیشه از حکمروایی باز می مانند .

در اینجا می توان سخن را بجامه و اندیشه را بتن تشبیه نمود . جامه برای نگهداری تن می باشد ودر این میانه باید بپا کیزگی وخوش‌نمودی آن کوشید . ولی اگر کسانی رخت را تنها برای آرایش درتن کنند و جز بخوشنمودی آن نکوشند چه بسا که در تابستان رختهای سنگین وبیجایی‌را دربر کنند وازآسایش تن‌بکاهند یادرهنگام زمستان باپارچهای نازك خودرا بیارایند و بدینسان تن‌را ازسرما رنجور دارند .

کوتاه سخن : جای تردید نیست که شعرا هیچگونه برتری بر دیگران ندارند وشعر بانثر جزاین یك فرق را ندارد که این یکی ساده است وناسنجیده و آن یکی سنجیده است وتکلف آمیز .

سنایی در سرودن حدیقه همان حال را داشته که خواجه نصیر در تألیف اخلاق ناصری . انوری در بهم بستن قصیده های تکلف آمیز خود بدانسان بوده که حمیدی در نگارش مقامات خود . سعدی در پرداختن بوستان و گلستان جز بیك حال نبوده . حاج مــلا احمد نراقی در پیوستن اشعار طاقدیس بــه حالی بوده که همو در نگارش معراج السعاده . عبید زاکانی در سرودن نظم های هجو آمیز ودر پرداختن نثر های شوخی انگیز جز یك عبید نبوده . هم چنین است داستان دیگران با دیگران — نیکان با نیکان بدان با بدان .

این سخن که شعرا بهنگام شعر سرایی حال دیگری پیدا میکنند ودر های معانی بروی آنان باز میشود جز دروغ آشکار نیست ـ دروغی رسوا تر از داستان عوج بن عنق وافسانه کرکرة بن‌صرصرة ! من نمیدانم شما چــگونه باین دروغ برخاسته اید ؟ !

دریغا ! ازهمه شعرای ایران که شماره شان بهزار ها می رسد بجز ازفردوسی که شاهکاری پدید آورده وبنیادی برای زبان فارسی گزارده ازدیگران کسیکه یك هنر فوق العاده ای ازخود نماید ما سراغ نداریم .

ناگفته پیداست که شعرا نیك وبد را توام دارند . ولی‌نیکان جزیك رشته کار های عادی را (از مثنوی سرودن و سخنان حکیمانــه دیـگران را برشته نظم کشیدن وبهاریه ساختن و مانند اینها) انجام نداده اند . ولی بدان بدستاویز شعر زشتکاری و زشتی را از اندازه گذرانیده اند . بااینحال چگونه کسی اینان را ازشمار انبیاء واولیاء می شمارد ؟ !

منهم باری یکتن ایرانیم وسرفرازی ایرانیان را خواهانم . منهم آرزو مندم که کاش شعرایی که از ایران برخاسته اند همگی مردان بزرگواری‌بودند و هریکی از راه دیگری بنیکی توده ایران میکوشیدند ولی چه باید کرد که چنین نبوده اند و اگر چند تن از ایشان باندازهٔ عادی نیك بوده اند انبوه دیگران بی اندازه بدی داشته اند . کنون‌هم باگزاف بافی چاره‌کار نمی شود

و آن زشتی ها و پستی ها از میان دیوان ها و تذکره ها بیرون نمی رود !

مگر یك راه چاره در پیش است و آن اینکه بدی بدان گذشته را بگوییم و پستیها و زشتیهای آنان را باز نماییم تا از این سپس بدان پیدا نشوند و نیکان هم نیکتر وبهتر گردند وبرای همین منظور است که زبان باین نکوهشها باز کرده ام . وگرنه بدگویی ازچامه سرایان برای من هنری نیست من کارهای بسیار مهمتر از آن دارم .

شعر در ایران از دربار های استبدادی برخاسته ودر میخانها پرورش یافته واینست که بیشتر ابزار دست یاوه بافان وبیهوده گویان بوده . کنون دراین زمان ماهم بیشتر شعرا جز بیهوده گویی نمیکنند واز اینراه ریشه هوش وخردخود ودیگران را میکنند .

درخت را از میوه‌اش‌باید شناخت . اگرآنهمه‌شعرای ایران «کلزار خاطرشان آب از سرچشمه فیض میخورده» پس چگونه این همه عیب ها وبدیها درمیان توده پیداست ؟ .

مردمی که هزاران نبی وولی ازمیان آنان برخاسته چرا بایستی حالش‌آن باشد که هست ؟ !

وانگاه شعرای ایران بمردم چه یاد داده اند ؟ . . مگر دیوان های آنان در دسترس ما نیست که می بینیم همه سخن از ستایش پادشاهان ترك و مغول واز عشق بازی با یاران پنداری وگفتگو از ساده وباده وطعن برخدا وپیغمبران وغلو درباره آنان هجو ودشنام بیکدیگر ومانند اینهاست ؟ ایا اینان تند باران حقیقت برساحت دلشان می باریده ؟!

اگر بگویی : مولوی مثنوی‌را سروده . می گوییم: سودش چیست؟! آیاآن پندار های بی سر وته صوفیان که خودگوینده نیز سردرنمیاورده چه‌سودی جززیان میتواند داد ؟ !

یا اگر بگویی : شعرا در غزل های خود هم اندرز های بسیاری‌را برشته نظم کشیده اند . می گوییم : اندرزی که با دهن می آلوده بسرایند جزگردن کشی نتیجه بیرون نمی دهد . مگر اندرز شنو نمی بیند که خود شاعر در یك بیت پیش ازآن چه گفته وچه کرده وبا اینحال چه اثری براندرز اوبازمیکند؟!

شما اگر بانجمنی در آمده نخست دستگاه باده خواری درچینید سپس چند دهان آوازه بخوانید و «یار ! یار !» بگویید وپس از آن چند دست نرد و شطرنج بازی کنید وپس از همه منبری بگزارند و شما بالا رفته بمردم موعظه کنید — آیا این موعظه شما چه اثری خواهد داشت جز آنکه مردم را بدتر از بد گرداند ؟!

حاج تاج واعظ خراسانی معروف همین حال‌را داشت واین بود که موعظ های‌او جز بدردمسخره بازی اعیان تیره درون استبداد نمیخورد . کنون این اندرزهای شعرا را نیز «موعظه حاج تاجی» باید نامید .

هر گروهی همینکه جلوی بدیهای آنان گرفته نشد روز بروز بر بدی می‌افزایند وازنیکی میکاهند وسرانجام نیکان نیزبدنام میکردند .

درایران سادات حرمت بی‌اندازه داشتند واز بارساترین ویا گدامن‌ترین مردمان بشمار می‌رفتند ولی درسایه‌آنکه کسی جلوگیری ازبدان ایشان‌نمیکرد آخرکار بآنجا رسید که دسته‌هایی از آنان بقولدوری برخاسته سرراه برحاجیان میگرفتند وزشتی های بسیار ازآنان سرمیزد ونتیجه آن‌شد که نیك وبدهمگی حرمت خودرا ازدست دادند همچنین دسته های دیگر .

شعرا نیز چون کسی بد آنان را نگفته و زبان بخرده گیری نگشاده اینست توده انبوه ایشان باهر بنیادی بستیز برخاسته و بهر آئینی پشت پا زده اند .

جهان بادین آباد است . ولی اینان بیخردانه بدشمنی دین برخاسته مردم را ببیدینی و بیباکی دلیر ساخته اند . آیا آن دسته شعرای خراباتی که همه سخن از می و باده و پیر خرابات می رانند اگر بی دین نیستند پس چیستند ؟!

سرفرازی آدمی بابی نیازی است . ولی اینان مفت خواری و گدایی را عار ندانسته همیشه از این در بآن در دویده اند بلکه بسیاری از آنان هجو را وسیله ساخته قولدوری می‌نموده‌اند وبازور پول ازمردم میخواسته‌اند .

بیزاری ازستم‌درنهاد هر کسی نهاده شده . ولی اینان همیشه ریزه خوار خوان ستمگران بوده‌اند وهرستمی که آنان کرده‌اند واینان جامه دادگری برآن پوشانیده اند .

هر کسی از بیهوده گویی گریزان است و آن‌را عار خود می‌شمارد ولی اینان بیهوده‌گویی را هنر خود می‌شمارند ودیوانها درستایش یار پنداری می پردازند وصدها پند ازربان پیرمیکده (ملاحزقیل) ساخته بررشته نظم میکشند. لیلی ومجنون دوتن تازی بیابانگرد که نمیدانیم بودند یا نبودند بداستان ایشان صدها عمر هدر می‌سازند مردیکه صد ارج واحترام دارد خودرا« سگ یار » می گرداند .

کسیکه هرگز باده برلب نرسانیده احمقانه دم ازبدمستی میزند. مردی که هیچگاه نگاه بروی ساده‌ای نکرده بی غیرتانه لاف ساده پرستی میزند . هر کسی خودرارندتر وقلاش‌تر میستاید. هریکی دیوانگی بیشترازخویش‌مینماید. این‌یکی شب‌را بیخبر وآسوده خوابیده بامداد میسراید : دیشب همه‌شب سرشك می‌باریدم آن دیگری باقدراست دادمیزند : پشتم دوتاشد ازهجر آن‌یار » . مگرشعر چیست که اینهمه آلودگیها رابرتابد ؟!

آن کسیکه میگوید : «گلزارخاطر شعرا آب ازسرچشمه فیض‌میخورد» آیااین شعر شاعر اصفهان رانخوانده :

هرآن شاعری کو نباشد هجا گو — چوشیریست چنگال ودندان ندارد
خداوند امساك را هست دردی — که الا هجا هیچ درمان ندارد

آیا نخوانده که همان شاعر گدایی وقولدوری خودرا بیشرمانه باسورهٔ قران بسنجش‌نهاده‌میگوید :

چه نفرین بود بولهب را ز ایزد — مرا هجو گفتن پشیمان ندارد

آیا نخوانده که باز همان شاعرمیگوید :

سه شعررسم بود شاعران‌طامع را — یکی مدیح و دوم قطعه تقاضایی
اگر بداد سوم‌شکر ور نداد هجا — ازاین‌سه‌من‌دوبگفتم‌دگر چه‌فرمایی؟

آیا نخوانده که ابوالعلای گنجه‌ای‌دربارهٔ داماد خود میگوید:

خاقانیا اگرچه سخن نیك دانیا — یك نکته گویمت بشنو رایگانیا
هجوکسی‌مکن که زتومه بود بسن — شاید تورا پدر بود و تونداینا!

من هنوز ازدشنامهای بیشرمانه آنان دست نگاه‌داشتم : هنوز ازسوزنی و مختاری غزنوی وایرج میرزا ودیگران سخنی نیاوردم .

کسی تاچه اندازه بی انصاف باشد که بگوید اینان « تند باران حقیقت

بر ساحت دلهایشان می باریده » ؟! آیا بهتر نیست که بگوییم : تند تگرك بی آزرمی و بیعاری بوده که برساحت دلهای اینان باریده واینست که اثرازشرم‌و آزرم باز نگزارده !

آری من انکار ندارم که نیکانی نیز درمیان شعرابوده ولی اینان بسیار کم بوده‌اند . نیز انکار ندارم که شعر اگر بی تکلف درآید چه‌بسا که‌بونثربرتری پیدا کند . ولی اینگونه شعرها بس اندك میباشد .

***

اما دفاعی که از انوری کرده‌اید بگفته عوام از پیغمبران جرجیس‌را پیدا نموده‌اید . باری خوب بود ازشعرای آبرومند ازناصر خسرو وسنایی وبوحنیفه اسکافی ومانند اینان هواداری کنید . انوری باآن آلودگیهای‌زشت چگونه‌شما ازو هواداری مینمایید ؟ !

اما شعر :

بزرگش نخوانند اهل خرد   که نام بزرگان بزشتی برد

که درپایان مقاله خودآورده‌اید دیگر شگفت‌تر ودیگرزشت‌تراست .

از اینجا پیداست که شما ازآیین گفتگو واستدلال پاك بیخبرید . زیرامن عیب های بزرگی برانوری میشمارم و مقصودم آنست که او از پست ترین مردمان بوده وشما باید نخست پاسخ آن عیب ها را بگویید نه‌اینکه پاسخ‌آنها را نداده چنان شعری بخوانید !

اگرراه این باشد که شماپیش گرفته‌اید ما دیگر نباید بهیچکس خرده بگیریم وعیبهایش برشماریم . دزدان محبس نظمیه هم‌همینکه بپرسیم چرادزدی کردی بیدرنگ این‌شعررا خواهدخواند .

شمااگرمنطق خوانده‌اید تا «صغری» مسلم نباشد اثری بر کبری‌بارنیست شما باید نخست ثابت‌نمایید که‌انوری ازبزرگان بوده سپس این شعررا بخوانید اینک بربزرگی انوری چه دلیلی دارید ؟!

آیا شما آن قطعه انوری راکه میگوید: «قاصد خویش را فرستادم» تاآخر خوانده اید یا نه ؟ اگر نخوانده‌اید بخوانید و از این لاته های خود شرمسار شوید ! و اگر خوانده‌اید وبااینحال هواداری ازوی کنید بارك‌الله‌برشما

دریغا ! مگر درایران تااین اندازه کمیابی بزرگان است که هر شاعرك

یاوه گوی نابکاری راازبزرگان بشمارند ؟!

دریغا ! مگر غیرت تااین اندازه کم شده که نامردی راکه‌بآن آشکاری اقرار بنابکاری میکند ازپیشوایان بیانگاریم ؟!

من سخنی را که تاکنون نگفته بودم در اینجا میگویم : نابکاری با نرینه یاگفته شعرا ساده پرستی زشت ترین عیب وپست ترین نامردی است .

این کامگزاری درطبیعت آدمی نهاده نشده وآنانکه دنبال‌آن‌کار میروند بیمارانی بیش نیستند وبگفته عوام « آزار » دارند واین بیماری جز از بیمار دیگری آنهم از راه کار بکسی سرایت نمیکند . پس هرکه پی ساده‌ای می رود ولذت از این نابکاری می برد بی شك خوداو زمانی ساده دیگران بوده ودر آن زمان بوده که باین بیماری گرفتار گردیده

کسی تاپرده شرمش بادست دیگران دریده نشده باشد بدریدن پرده‌شرم وآزرم بچه های مردم گستاخ نمیشود .

پس هر کس که پی چنین نابکاریست بی گفتگو خوداو آنرویه‌نابکاری را هم دیده واز پست ترین وپلید ترین کسان میباشد .

چیزیکه‌هست درباره شعرا احتمال دیگر نیزهست و آن اینکه‌آنان بخیره زبان بچنان سخنانی باز کنند بی آنکه براستی خداوند آن کار باشند . چه شعرا از این نادانیها فراوان دارند . هرگز می نخورده لاف بدمستی میزنند . دل نباخته و یاری نداشته از درد عشق می نالند . درس نخوانده و چیزی نیاموخته دعوی دانش میکنند . در اینجا نیز احمقانه پنداشته اند که دم از ساده پرستی زدن یادرستایش چشم وابروی پسری شعر سرودن اگر چه‌یاللددروغ باشد هنری است .

گواه این سخن : شرح حال صادق ملا رجب‌است که مردی بوده گوشه گیر وبافران نویسی‌روزی درمی یافته . ولی از نادانی و کودنی آن همه سخنان زشتی را برشته نظم کشیده وبخیره وبیهوده خودرا رسوای جهان گردانیده. خاك برسر نادانیش !

دیگران را نیز ازاین قیاس میتوان گرفت . ولی بهرحال درخورنکوهش اند وباید همیشه نامشان را بزشتی برد . زیرا پیداست که یکمشت بیباکی بیش نبوده اند و از بهر خوشدلی دیگران خودرا آلوده هربدنامی میساخته اند .

ایکه سرمایهٔ خرد داری — مکن ازیاوه گو هواداری
یاوه‌گو ننك‌توده بشراست — یاوه‌گوئی‌زهربدی‌بتراست

کسروی

خرده گیری

اصلاح اغلاط بیان الادیان

- ۱ -

در این مملکت که کتاب خواندنی نایاب است ما دور افتادگان از مرکز روز شب در انتظار وصول روز نامه یا مجله یا کتابی هستیم که از طهران رسیده از وحشت تنهائی ما بکاهد وچند ساعتی مارامشغول کند خاصه کتبی که بقلم نویسندگان صاحب شهرت تالیف یا اصلاح شده باشد.

چندی قبل اعلان کتاب بیان الادیان را دیدم که در سال ۴۸۵ هجری در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی تالیف شده ویکی از مستشرقین فرانسه موسوم به شفر آن را بطبع رسانیده واخیراً درطهران به تصحیح آقای میرزا عباسخان اقبال آشتیانی مجدداً چاپ شده است حقیقة درچند روزی که این نسخه باید از طهران بولایت ما برسد ساعتی از انتظار فارغ نبودم زیرا که قبلا نسخه چاپ پاریس را دیده بودم و یقین داشتم که آقای اقبال در اصلاح بعضی از نقایص آن زحمتی کشیده وحتی باب پنجم کتاب را که در نسخهٔ پاریس نیست پیدا کرده وبآن افزوده‌اند

بعد از چند روز کتاب رسید ومایهٔ تعجب شد که باوجود طمطراق و اعلانات پرسرو صدا نه تنها چیز مهمی نیفزوده اند بلکه بعض کلمات کتاب چاپی را هم « شدرسنا» کرده‌اند . هر چند کتابی که بطبع رسید ومنتشر شد بامقاله‌روزنامه‌اصلاح پذیر نیست‌وتیر بست‌از کمان‌جسته‌لکن‌نظر بفرط علاقه که باثار قدیم دارم مرا دریغ آمد که اغلاط آن را نادیده انکاشته بگذرم شاید در طبع دیگر اصلاح شود و چون در این گوشه

تنهائی کاری ندارم این زحمت را که شاید دیگری حوصله کشیدن آنرا نداشته باشد بر خود نهاده بعضی از اغلاط و اسقاط آن کتاب را یادداشت میکنم اگر هم آن نسخه اصلاح نشود این فایده را خواهد داد که بعد از این اگر کسی کتب چاپ شده دیگران را بخواهد بنام خود طبع نماید بهمین دلخوش نباشد که پشت جلد در عوض اسم شخص نخستین نام اورا بنویسند لااقل جزئی دقتی در اصلاح عبارات بکند و هر گاه کتاب در فنی است که خارج از دایرهٔ معلومات اوست یا مشتمل بر اشعار و ایات عربی و نکات ادبی فارسی است و او در آنها چندان دستی ندارد گرد تصحیح نگردد و کار را بکار دانان واگذارد اگر چه نمی توان تمام نواقص کتاب را در این مقاله یاد آور شد ولی قسمتی را بعنوان نمونه می توان آورد بنا بر این مقاله را بدو قسمت تقسیم می کنیم :

۱ ـ افادات و توضیحاتی که مصحح محترم در مقدمه و حواشی کتاب درج کرده‌اند .

۲ ـ اغلاطی که در متن بوده و باصلاح آن نپرداخته اند و کلمات صحیحی که بغلط مبدل کرده اند .

در مقدمه می نویسند اگر قبل از این نسخه کتابی در موضوع ملل و نحل و دیانات نوشته شده باشد « مارا از آن خبری نیست و اثری از آن بجانمانده است» قسمت اول که ایشان خبر ندارند درست اما حکم باینکه در عالم اثری باقی نمانده است از کجاست با اینکه هر سال کتب خطی مجهول کشف و بزیور طبع آراسته میشود .

راجع بمولف کتاب بیان‌الادیان می نویسند «چون تا کنون کسی اطلاع صحیحی ازمولف آن نداشته آنچه را که از کتب مختلفه التقاط کرده ایم می نویسیم» باز معلوم نیست چگونه حکم کرده اند که کسی

در عالم از حال امیر سید اجل امام‌المعالی محمد بن عبیدالله بن علی بن الحسن بن الحسین بن علی ابی‌طالب علیه السلام مطلع نبوده درصورتی که چندین کتاب تاریخ و اخبار و رجال مشحون بذکر احوال این شخص‌واجداد اوست‌وخودمصحح هم چندتن از آنان را ذکرونام چند کتاب را قید کرده اند .

درصفحه ـ ح سطر ۷و ۷ و ۹ می نویسند « وغرض‌اواز پادشاهی که در مقدمه بمجلس او اشاره میکند سلطان مسعود بن ابراهیم‌غزنوی است که ازسال ۴۸۲ تا ۴۹۲ درغزنین سلطنت داشته » علاءالدوله مسعود بن ابراهیم‌مطابق گفته اکثر مورخین ازسال ۴۹۲ تا ۵۰۸ سلطنت‌داشته و ابن الاثیر هم که سلطنت پدر وی ابراهیم بن مسعود غزنوی‌را ازسال ۴۵۰ تا تا ۴۸۱ پنداشته باز تاریخ وفات مسعود بن ابراهیم‌را بسال ۵۰۹ ضبط کرده و قول مصحح درتاریخ سلطنت‌مسعودبن‌ابراهیم غلطی فاحش وسهوی بین است که‌باهیچ یك از کتب تواریخ و اشعارشعرا وفق نمیدهد و مستلزم اشکالهای بسیاراست که‌اکنون وقت و مجال شرح‌آن نیست .

صفحه ـ ط سطر ۱۲ و ۱۳ « و با توجه باینکه از دوره درخشان غزنویان مارا جز چهار پنج کتاب دردست نیست اهمیت بیان الادیان مسلم میگردد » مقصود مصحح از این عبارت معلوم نیست چه اگر مراد از دوره درخشان غزنویان ایام سلطنت محمود وپسران وی محمدومسعود باشد (۳۸۹ ـ ۴۳۲) تاتاسیس فرمانروائی سلجوقیان بازمان تالیف بیان الادیان مطابق نمیشود و اگر مقصود دوره حکومت اینخاندان است‌مطلقاً از سنه ۳۸۹ تا ۵۸۳ که‌آخرین پادشاه غزنوی بدست غوریان بسر افتاد گذشته ازآنکه این‌اصطلاح متعارف‌نیست چنانکه همه تذکره نویسان و مورخین فضلاء این عهد را بعداز تاسیس و تشکیل سلطنت سلجوقیان

چه درغزنه ودر چه نقاط دیگر جزو فضلای عهد سلجوقیان محسوب کرده اند مستلزم غلطی واضح است زیرا کتب منثور بزبان فارسی که در این فاصله تالیف شده باشد بسیار است و قسمتی هم بطبع رسیده و حتی اطفال مدارس نیزاز وجودآنها اطلاع دارندوآنچه از کتب بزبان فارسی قریب بزمان تالیف بیان‌الادیان و در قرن پنجم تالیف شده از چهار پنج کتاب بیشتر است و ازاین جمله کتب ذیل راا کثر فضلا را دیده یا نسخه خطی یامطبوع آنها را بدست آورده‌اند: دانش نامه یا حکمت علائی و رساله نبوت ورساله راجع بمعراج و رساله نبضیه‌تالیف ابوعلی‌سینا التفهیم لاوائل صناعة التنجیم از ابوریحان بیرونی زین‌الاخبار از گردیزی سیاستنامه از نظام‌الملك نزهت نامه علائی تالیف شهمردان بن ابی الخیر کیمیای سعادت و نصحیت الملوك ازغزالی و رسائل پرا کنده دیگر هم از و سفرنامه ووجه دین وزاد المسافرین ازناصرخسرو رساله جواب مسائل هم‌از وی تاریخ بیهقی ورسائل‌خواجه‌عبدالله‌و کشف المحجوب‌حجویری کتاب گشایش ورهایش‌دربیان بعضی‌ازمسائل‌مطابق مذهب باطنیه که‌درعهدالمستنصر بالله علوی‌خلیفه مابین (۴۸۷ ۴۲۷) تالیف شده‌وباوجوداین‌آثار که‌اکثر فضلانسخه‌های‌خطی یاچاپی آنهاراداراند‌نتوان گفت که ازدورهٔ درخشان‌غزنوی بمعنی دوم یعنی از۳۸۹تا۵۸۳ بیش‌ازچهار پنج کتاب‌اثری‌دردست‌نیست. وازمطالب‌تازه‌ایکه بوسیله انتشار بیان الادیان درصفحه‌تاریخ‌اضافه‌شده‌آنست که‌مصحح‌درحواشی‌خودصفحه ۵۲و۵۳می نویسند « و چون خوارزم در سال ۴۰۸ بدست عین الدوله سلطان محمود غزنوی مفتوح گردیده ابو الخیر خمار باعلمای دیگری که در دربار خوارزمشاه مقیم بودند مثل ابوعلی سینا وابوسهل مسیحی و ابوریحان بیرونی وابونصر عراق بمصاحبت سلطان محمود از خوارزم بیرون آمده

وسن ابوالخیر دراین تاریخ ازصد متجاوز بود» تاکنون هیچ یك ازمورخین ذکری ازرفتن ابوعلی سینا بهمراهی سلطان محمود ازخوارزم نکرده‌اند و تنها این خبر در حواشی بیان الادیان دیده میشود و آنچه معروف است ابوعلی سینا چند سال پیش از فتح خوارزم مهاجرت گزیده بود و از رساله ایکه ابوعلی راجع بشرح حال خود نوشته و شاگرد وی ابوعبید جوزجانی آنرا تمام کرده مسلم میشود که ابوعلی درحدود ۴۰۳ ازخوارزم بیرون آمده و بقصد ملاقات قابوس وشمگیر عزم جرجان کرده و در بین راه از قتل قابوس آگاهی یافته است واین رساله‌را ابن اصیبعه درجزو دوم از کتاب طبقات الاطبا صفحه ۲ تا ۹ مندرج ساخته و نسخه خطی آن هم مستقلا موجود و نیز در ضمن تاریخ الحکماء قفطی (صفحه ۲۶۹ـ ۲۸۷) مندرج است و دربن رساله که ماخذ صحیح شرح حال ابوعلی است ذکر ملاقات وی با محمود نمیباشد وازداستان افسانه آمیزی که عروضی در چهار مقاله (طبع لیدن صفحه ۷۶ ــ ۸۰) نقل کرده خلاف این قضیه مشهود ومعلوم میشود که ابوعلی از بیم محمود که بافلاسفه دشمن بود وآنانرا برمی انداخت ازخوارزم فرار کرده وابوسهل مسیحی نیز همراه وی بوده‌است .

و شاید مصحح در این قضیه اشتباه نکرده باشند وابوعلی ازرفتن خود بهمراهی محمود خبر نداشته یاآنرا بجهت مصلحتی که تاکنون غیر از مصحح دانشمند بیان الادیان هیچکس بدان پی نبرده مخفی نموده و مصحح بچشم باطن بین خود اینحادثه را در لوح محفوظ خوانده‌اند .

و عجیبتر اینکه مینویسندسن ابوالخیر دراین تاریخ یعنی ۴۰۸ ازصد متجاوز بوده بااینکه چندسطر[۴] پیش می گویندولادت ابوالخیر درربیع الاول

۳۳۱ هجری واقع شد و دراینصورت عمر او ۷۷ سال میشود و تاصدسال ۲۳ سال دیگر فاصله دارد پس چگونه عمر او در این تاریخ ازصد متجاوز بوده و مصحح درین اشتباه اگر چه از کسان دیگر پیروی کرده و بواسطه اضافاتیکه‌ازخود آورده‌سهوهای واضح کرده‌اند ولی برایشان که میگویند با روش بحث انتقاد تاریخی آشناشده‌اند لازم‌بود اول‌مطلب‌را بااصول‌عقلی و تاریخی بسنجند آنگاه در کتب وتعلیقات‌خود ضبط کنند و اگر بناباشد هرچه در کتابها نوشته اند بی‌تحقیق وتعمق اقتباس کنند و در کتب خود بنویسند و فقط مراد کسب شهرت بی اصل و فضل فروشی وخود نمائی باشد که چندین کتاب خوانده ایم بهتر است که خود و دیگران را دردسر ندهند و غلط برغلط نیفزایند ومقصود خودرا از طریق دیگر غیر از فضل فروشی بی‌اساس تحصیل نمایند ·

لغزشهای ما

ـ ۱ ـ

آقای سید کاظم آقا قطب ازدزفول دولغزشی‌را ازمن که درتاریخ پانصد ساله خوزستان پیدا کرده اند یاد آوری می فرمایند :

۱ ـ صفحه ۱۴۷ ـ دستگیری سید باقر کلانتر و فرستادن او بهند قریب یکسال قبل از قضیه کشته شدن حاج سیدعبدالله وبدار کشیدن دو نفر از کلانتریان وسید رضا بوده .

۲ ـ صفحه ۲۴۹ ـ بیرون کردن ظهیرالملك ازدزفول بوده نه شوشتر از کسان اوهم کشته نشده ·

از این یادآوری بسیار خورسندیم وبر آقای قطب سپاس میگزاریم

ولی چنین یاد دارم که داستان کشتن یکی از کسان ظهیر الملك دوسیه در عدلیه داشت وامیر خان پسر قلیخان را کشنده او دانسته تعقیب می نمودند ازدوستان شوشتری بویژه ازدوست دانشمندمان آقای سید نورالدین امامی خواهشمندم آنچه را در این باره میدانند نگارش فرمایند که اگر یاد من بخطا میرود و نگارشم راست نیست باری جبران گذشته بنمایم.

ـ ۲ ـ

آقای میرزا فضل‌الله خان الماسی از اصفهان یادآوری می نمایند که درهمان کتاب در صفحه ۱۷۲ درسطر دهم بجای ۱۲۳۱ بغلط ۱۳۳۱ و در سطر سیزدهم بجای ۱۲۳۶ بغلط ۱۳۳۶ نگارش رفته است.

ما بردوست دیرین خود آقای الماسی سپاس می گزاریم ولی باید دانست این اشتباه از چاپخانه می باشد.

ـ ۳ ـ

آقای کیهان از زنجان یاد آوری می فرمایند که در تاریخ هجده ساله آذربایکان درصفحه ۱۴ درحاشیه بجای آقامیرزا محمد حسن شیرازی بغلط آقامیرزا محمد تقی شیرازی نکارش رفته.

از آقای کیهان دوست سخنور و دانشمند خود خورسندی داریم و سپاسها میگزاریم واین لغزش ازشکفت ترین لغزشهاست زیرا شادروان میرزامحمد حسن شیرازی باآن شهرت هرگز جای این نبود که من نام ایشان را فراموش کرده و نام همشهری دیکرایشان را قید نمایم. چنین اشتباهی جز از گرفتاری اندیشه منشاء دیکری ندارد.

در پایان نامه از همکی خوانندگان گرامی پیمان خواهشمندم که هر چه از اینکونه لغزشها در نکارشهای این مهنامه می یابند یاد آوری فرمایند

کسروی

گزارش شرق وغرب

۱ — « ایران » بجای « پرسیا »

از زمان پادشاهان هخامنشی چون آن پادشاهان از تیره پارس بودند و خاندان ایشان در جنوب ایران در سر زمینی که بنام آن تیره پارس نامیده می شد نشیمن داشتند ازاینجا یونانیان ایران را « پرسیا » نامیدند که محرف کلمه پارس میباشد .

سپس اگرچه در زمان اشکانیان که از تیره پارت بودند رومیان کشور ما را « پارتیا » می خواندند ولی چون پس از قرنهایی اشکانیان بر افتاده و ساسانیان بجای ایشان آمدند که ایشان هم از پارس بودند از اینجا دو باره نام « پرسیا » در میان اشکانیان رواج گرفت وبا آنکه دراین هنگام خوددولت ساسانی نام « ایرانشهر » را بکار می بردند دیگران همان نام محرف و بیجا را نگاه داشتند چنانکه تازیان نیز ایران را « بلادالفرس » می نامیدند .

سپس که در اروپا جنبشها و شورشهایی پیدا شده و مردمان امروزی غرب پدید آمدند چون اینان خود جانشین رومیان باستان بودند آنان نیز ایران را با نام « پرسیا » یا کلمه دیگری مانند آن شناختند و این ترتیب پایدار بود وخود سفرا و نمایندگان ایران نیز درنگارشهایی که بزبان های اروپایی داشتند جزآن نام را بکار نمی بردند تادر ماه گذشته وزارت امور خارجه آن نام را لغو ساخته وبهمه نمایندگان خود در شهر های اروپا و امریکا و آسیا دستور داد که بجای آن نام نام درست کشور را که «ایران» باشد بکار برند .

۲ — داستان سار

بزرگترین حادثه ای که در ماه گذشته رویداد ومی توان گفت که مایه آبروی انجمن جهانیان است داستان سار بود که از ماهها کمسیون خاصی از سمت انجمن جهانیان درآنجا بکار پرداخته بود واینک کار خودرا بپایان رسانیده ما چنانکه وعده داده ایم این داستانرا بشرح می نگاریم :

سار دره سبز و پهناوری است که میانه خاك فرانسه و آلمان نهاده و کوههای پستی گرد آنرا فرا گرفته .

اهمیت این سرزمین بیشتر از جهت معدن های ذغال سنك و آهن است که زیر خاك آن بفراوانی خوابیده و نا گفته پیداست که ذغال سنك و آهن برای زندگانی امروزی اروپا چه اهمیتی را دارد .

مساحت این سر زمین ۷۴۱ میل اندر میل و شماره مردم آنجا در هشت سال پیش ۷۷۰۰۰۰ تن کما بیش بود و در همان سال درمعدنهای آنجا بیست وهف . هزار کارگر کار میکرد .

پس از پایان جنك بزرك اروپا از ماه نوامبر ۱۹۱۸ تا ژانویه ۱۹۲۰ سپاه فرانسه این سر زمین را در دست خود داشتند و یك سردار فرانسوی حکمرانی آنجا را میکرد و بموجب بند چهارم از پیمان نامه ورسایل که در پایان جنك بزرك در میان دولت های فیروز مند و شکست خورده بسته شده و تا امروز برقرار است دولت آلمان بجبران ویران هایی که لشکر های او در معدنهای شمال فرانسه پدید آورده و دربرابر دیگر خسارت های جنگی مالکیت همگی معدنهای ذغال سنك این سرزمین را بدولت فرانسه واگذار نمود .

سپس از سال ۱۹۲۰ اختیار سار بدست انجمن جهانیان (جامعه ملل) گزارده شد که از آنسال تاسال ۱۹۳۵ بعنوان سر پرستی و امانت داری این سر زمین را در دست داشته باشد وسپس در سال ۱۹۳۵ پرسشی از همگی مردم سار رفته بیشتر مردم بهرچه رای دادند از روی آن رایها رفتار شود که یابهمان حال بازمانده همچنان اختیاران بدست انجمن جهانیان باشد ویا بفرانسه داده شود ویا بار دیگر بدست آلمان سپرده گردد .

در این مدت پانزده سال همیشه کمسیونی از جانب انجمن جهانیان در سار حکمرانی داشت و این کمسیون عبارت از پنج کس بود که بایستی یکی از ایشان از فرانسه و دیگری از آلمانی نژادان خود سار و سه تن دیگر از مردمان دیگر اروپا باشد .

بدینسان مدت پانزده سال سپری می شد . ولی این موضوع همیشه مایه نگرانی بود و کسانیکه بیم جنك را دارند یا هوا دار و خواهان آن مـی

باشند و از اینجا همیشه گفتگوی جنك می کنند اینان همواره چشم بسار دوخته و چنین گمان داشتند که چون سال ۱۹۳۵ برسد برسر همین سر زمین آتش جنك در اروپا زبانه زن خواهد بود . زیرا هرگز امید وار نبودند که چنین قضیه ای بی کشا کش و جنك در میان فرانسه و آلمان صورت انجام خواهد گرفت .

از همین جهت دولت های بزرگ که در انجمن جهانیان عضویت دارند بموضوع سار توجه بی اندازه نموده از مدتها پیش در این راه می کوشیدند که موضوع رای پرسیدن از مردم آنجا بآرامش و آسودگی انجام گیرد . ازاینجا انجمن جهانیان پیش ازوقت نقشه دقیقی برای پیشرفت اینکار کشیده ومیتوان گفت اه راهرا صاف وهموار گردانیده بود .

یکی ازتدبیرهای بسیار سودمند انجمن این بود که برای نگهداری آسایش و ایمنی در سار دسته های سپاهیانی از دولت های انگلیس و ایتالیا و سویس در خواست کرد و چنین قرار گرفت که از سپاهیان فرانسه وآلمان و روس در آنجا نباشد .

از آنسوی دولت فرانسه که باید اقرار کرد امروز یکی از پشتیبانان آسایش عمومی اروپا این دولت میباشد در این پیش آمد از هرباره رفتار خردمندانه وآشتی جویانه پیش گرفت و هرگز جایی برای بدگمانی و ایراد گیری نگزاشت .

کوتاه سخن درروزهای سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم ژانویه موضوع‌رای گیری در سار جریان داشت وبا همه دسته بندیهایی که از سالیان پیش درآنجا هست واز یکسوی همه سوسیالان و بلشویکان بزیان آلمان کوشش دارند واز این سوی دسته انبوهی هوادار آلمان می باشند واین دسته ها پیاپی بنمایشها بر خواسته و زمانی از کوشش و جنبش باز نمی ایستادند وبیم صدگونه‌آشوب میرفت در سایه تدبیر هایی که اندیشیده شده بود جز اندك زدو خوردی که چند تن زخمی شدند آشوب دیگری روی نداد و موضوع رای گیری بپایان رسیده و نتیجه آن هم دانسته شد . بدینسان که نود در صد رای دهندگان پیوستن سار را بآلمان خواستار شدند وتنها دسته های اندکی هوادارماندن در زیر سرپرستی انجمن‌جهانیان یا پیوستن بفرانسه بودند .

بدینسان آلمان در این قضیه فیروزی یافت وسار پس از سالیانی که ازو جدا شده بود دوباره بدست او سپرده خواهد شد ودر نتیجه این پیش آمد هم در خود سار وهم در شهر های آلمان جشنهایی گرفته شد و در سراسر گیتی روز نامها خبر های این پیش آمد را پراکنده کردند و از اینکه یك موضوع بیمنا کی بدانسان بی خطر انجام گرفته شادیها نمودند. راستی هم باید گفت این کار و پیش آمد مایه آبروی انجمن جهانیان گردید و این اندازه یقین شد که دولت های بزرگ اروپا ازجنك پرهیز دارند وتامیتوانند راههای آنرا می‌بندند بویژه دو دولت انگلیس و فرانسه که تا می توانند در راه آسایش و آرامش اروپا می کوشند.

لیکن سار هنوز بدست آلمان سپرده نشده وچنانکه گفته میشود تاماه مارس آینده سپرده نخواهد شد.

از آنسوی یك موضوع مبهم دیگری درپیش میباشد وآن موضوع معدنهای ذغال سار است.

زیرا چنانکه گفتیم بموجب پیمان نامه ورسایل آلمان همهٔ آن معدنها را بدولت فرانسه واگزار کرده و در آنجا پیش بینی شده که هرگاه درسال ۱۹۳۵ سار بالمان واگزار گردید آن دولت اگر خواست باید معدنهای ذغال را از دولت فرانسه خریداری کند.

کنون یقین است که پس از سپردن سار بالمان آلمانیان این نخواهند بر تافت که معدن های آن سر زمین در دست کار کنان دولت فرانسه باشد و اگر بنای باز خریدن شد ناگزیر باید پول گزافی پردازند.

همه سخن دراین جاست که آیا آلمان کنونی احترامی به پیمان نامه و رسایل می گزارد و آیا اینکار را خواهد کرد که دربرابر معدنهای سار پول گزافی بفرانسه بپردازد یانه؟..

اگرچه نباید آینده را با عینك سیاه دید ولی بهرحال قضیه ناروشن است بویژه که در خبرهای آخری گفته میشود که هرهتلر و دیگر سیاستمداران آلمان پس از فیروزی درموضوع سار لهجه خودرا تغییر داده اند و آنکه پیش ازاین فیروزی همیشه دم از آشتی طلبی می زدند کنون سخن خودرا عوض کرده‌اند.

و سختی و درشتی از خود مینمایند و از انجمن تسلیم سار را میخواهند که هرچه زود تر بدست ایشان داده شود . اگرچه کوششهای صلح جویانه دولتهای بزرگ در این موضوع سار مایه امیدواری است ولی چون در برابر این صلح طلبان دستههای جنگ طلب نیز دراروپا کم نیست از اینجا نمیتوان با ینده چندان امیدوار بود و خوش بینی کرد .

۳ — کشاکش ایران وعراق

موضوع گفتگوی ایران و عراق را که دولت عراق به انجمن جهانیان شکایت کرده درشماره گذشته یاد کردیم و چنانکه در آنجا پیش بینی کرده بودیم دولت ایران نیز بحکمیت انجمن جهانیان خورسندی نموده آقای وزیر خارجه ایران روانه ژنو گردیدند . بگفته آژانس پارس در جلسه چهاردهم ژانویه این گفتگو در انجمن بمیان آمده وپس از نطقهایی که وزیر خارجه عراق و وزیر خارجه ایران کرده اند وقضیه را روشن نموده اند بارون الواسی نماینده ایتالیا در انجمن جهانیان بسمت مخبری این قضیه برگزیده شده ودر نتیجه یکرشته گفتگو هایی که سپس درجلسه های انجمن بمیان آمده نتیجه این شده که انجمن جهانیان بهردو دولت سفارش می کند که نخست حال کنونی را که درسرحدهست نگاهدارند وهیچیك از ایشان به تجاوز یا زور آزمایی برنخیزد. دوم کنون‌را باهمداستانی یکدیگر ترتیبی برای کشتی‌رانی درشط العرب پیش بگیرند . سپس انجمن بازمانده گفتگورا برای ماه مه نگاه میدارد که در اینمیان بسخنان وگفته های هردوسوی رسیدگی شده و زمینه ای برای رفع گفتگو ترتیب داده شود . خبر آخری‌اینست که بارون الواسی نماینده ایتالیا در انجمن که برای این موضوع سمت مخبری دارد وزیر خارجه ایران ووزیر خارجه عراق را بروم دعوت نموده که درآنجا گفتگورا دنبال نمایند و زمینه برای پیشنهاد درانجمن تهیه شود . بازمانده خبررا درشماره آینده خواهیم نگاشت .

۴ — خونریزیهای پاراگوی وبولویا

از خونریزی های چند ساله این دو دولت کوچك آمریکا بارها درپیمان سخن راندیم و بتازگی آژانسها خبر هایی از سختی کار جنگ وخونریزیهایی که بتازگی شده می رسانند :

از دخالتی که انجمن جهانیان در کار این جنك کرد با آنکه هر دو کشور عضو انجمن می باشند هیچگونه اثری دیده نشد . اگر قضیه یوگوسلاوی و موضوع سار که بدست انجمن جهانیان با آسایش و ایمنی انجام گرفت وخود مایه آبرویی برای انجمن میباشد .

این داستان خونریزی چند ساله پاراگوی و بولیوی لکه ننگی بر روی آن آبروست . از اینجا می توان پی برد که انجمن ژنو وظیفه ای را که از روی اساسنامه بعهده خود گرفته بانجام آن توانا نمی باشد و بیش‌از این کاری از او ساخته نیست که بعنوان ریش سفیدی ومیانجی گری در میان دولت ها تلاش کند وبا پند و اندرز رفع گفتگو و کشا کش نماید و نا گفته پیداست که ریش سفیدی در همه جا گره از کار نمی‌گشاید. چنانکه در باره ژاپون وچین نگشود و چنانکه درزمینه این دو دولت کوچك تاکنون نگشوده .

این نکته را هم نا گفته نگزاریم که در هر کاری از بزرك و اوچك تا پاکدلی در میان نباشد کمتر نتیجه می توان بدست آورد . در کار های انجمن جهانیان نیز اگر نتیجه درستی دیده‌نمی شود باید بدگمان بودکه پای پاکدلی بسیاری از دولتهای عضو انجمن لنك است .

در شماره گذشته خبر دادیم که چون پی برده شده که یکی از جهت های درازی جنك گرانچا کو در میان بولیوی و پاراگوی همانا دستی است که کمپانی های ابزار جنك فروش در کار آنان دارند و برای گرمی بازارخود نمی گزارند آتش آن جنك خاموش گردد و نیز خبر دادیم که چون اینموضوع آشکار گردیده‌دولت‌انگلیس‌یادداشتی‌دراین‌باره‌به‌انجمن‌جهانیان فرستاده کنون باید آیاچه اثری بر آن یادداشت بار است ؟ .

باید گفت : هیچ ! زیرا دولت های ابزار جنك فروش باهمگونه بیشرمی پاسخ می دهند که داد و ستد آزاد است ! آری در زندگانی غربیان همه چیز فرع داد و ستد و بازرگانی است ! آری غربیان قرنهاست که پیشرفتها کرده وبرتری برجهانیان پیدا کرده اند وآنان نمیتوانند در راه سوداگری وپول اندوزی پروای جان مردم بکنند !

در برخی از روز نامهای اروپا چنین نوشته می شود که در این چند ماه بیش از صد هزار کس از دوسوی کشته شده اند . بولیویا که دراین جنگ های اخیر پیاپی شکست می خورد همه جوانان آن کشور از میان رفته اند و بیشتر سپاهیان امروز مردان شصت ساله یا کودکان چهارده ساله میباشند چنانکه یك دسته از لشکر او که بدست سپاهیان پاراگوی اسیر افتاده بودند انبوه آنان کودکان ۱٤ ساله هستند .

نیز می نویسند که در این جنگها همه گونه ابزار های تازه اختراع بکار می رود . از آیروپلان های جنگی و تانك و ماشین آتش انداز و مانند اینها . بلکه ابزار هایی در آنجا بکار میرود که هنوز درخود اروپا معروف نشده است .

در باره یاد داشتی که انجمن جهانیان بسه دولت ها برای نفروختن ابزار جنك فرستاده در آژانسها می گویند دولت پاراگوی پاسخی بانجمن می فرستد که این پیشنهاد هر گز اثری بحال او نخواهد داشت زیرا درجنك اخیر که اوفیروزمند درآمده و شهری‌را ازدست بولیوی درآورده درآنجا چندان ابزار وساز برگ جنگ غنیمت اوشده که بیش‌از ششصد هزار پوند قیمت دارد ومدتها برای او کفایت خواهد داشت .

درخبر دیگری گفته می‌شود که بولیوی چون جوانان کشور خود را از دست داده دست بدامن سیاه پوستان آمریکا زده که ازآنان مزدور بگیرد . پاراگوی نیزمیخواهد به پیروی او دسته‌ای از سیاهان را مزدور گرفته داخل سپاه خود سازد .

پس از اینها خبرهای دیگری رسیده که پاراگوی همچنان فیروزمند است و درهرجنگی فیروزی دیگری بهره اومیشود . چنانکه دریك جنگی‌چهل هزارتن اسیر ازبولیوی گرفته است .

درخبر دیگری که دیرتر از همه رسیده گفته می‌شود که در جنگی که بتازگی روی‌داده یك‌فوج‌سربازبولیوی نابود گردیده ودوسر کرده وسیصدتن‌سرباز دستگیر افتاده‌اند . نیزغنیمت بسیاربهره پاراگوی گردیده است .

۵ـ سختی حال بیکاران

ازچندسال پیش که میوه ماشینها وکارخانه‌ها دراروپا رسیده و در هر کشوری ملیونها بیکارپیداشده‌درسالهای نخستین کسانی توجه بحال‌این بیچارگان داشتند و زمامداران هر کدام که برسرکار می‌آمدند وعده‌هایی میدادندکه برای آنان‌کار تهیه خواهند کرد. کسانی‌هم دم از «رفع‌بحران» می‌زدند وبا این‌پندارهای بیجا سرمردم را بیچانیده یا خودرا فریب میدادند .

ولی کم‌کم دیگر بنیاره بیکاری عادی گردیده و کمتر کسی بحال آن بیچارگان می‌پردازد . مگرهنگامی که زمستان‌می‌رسد وسختی‌کار بیکاران بیش‌از اندازه می‌شود گاهی دراین هنگام یادی ازآن بینوایان کرده می‌شود . خودآنان نیز که دردیگر زمانها آرام‌آند و بآتش بیچارگی می‌سوزند ومی‌سازنددرزمستان باری جنبش می کنند ونمایشهایی میدهند .

چنانکه بتازگی نیزبیایی خبرهایی میرسدکه دربیشتر کشورها بیکاران بنمایش برخاسته‌اند وطلب «نان» ازدولت خودمیکنند .

همچنین خبرهایی میرسد که فلان وزیر انگلیس یابهمان رئیس جمهوری آمریکا نقشه نوینی درباره بیکاران پیشنهاد کرده است .

ولی باید دانست که چاره‌دردبیکاری جزباکاستن ازفزونی ماشین نیست واین نقشه‌ها ونطقها جزفریب وپندار نمی‌باشد . اگر بااین نقشه‌ها گره ازکار می‌گشود تابحال گشوده بودوآنهمه وعده‌ها که تا کنون داده‌شده اثری‌ازآنهاپدید می‌آمد . اینکه سال‌بسال حال‌بیکاران بدترمیشود خود دلیل گفته‌های ماست .

٦ — نابود کردن گوسفندان در آمریکا و اروپا

حال بیکاران راکه یاد آوری کردیم این خبر راکه از روز نامهای اروپا نقل شده (۱) نیز می نگاریم تا دانسته شود که کار آشفتگی زندگانی در اروپا بکجا رسیده . تا دانسته شود که بدگوییهای ما ازغرب سراسر بجا و از روی سنجش اندیشه می باشد وهرگز پای کینه یا تعصب درمیان نیست :

جمهوری چیلی در امریکای جنوبی تصمیم گرفته که یك کرور گوسفندرا

---

(۱) روزنامه اصلاح افغانستان نقل کرده .

تلف نمایند زیرا گوشت و پشم خریدار ندارد و گوسفند ها بی جهت مانده اند .

دولت هلند در نتیجه ایستادگی که در بازار خرید و فروش چهار پایان در هولند پیدا شده دستور داده که یك صد و یازده هزار چهارپا را سر ببرند ولی پس از سر بریدن تنها یك سوم از مقدار گوشت های آن ها به فروش رفته و باز مانده آن که مقدار گزافی است همچنان باز مانده است

نیز در هولند چهل تون انگور را در یکجا و چهل تون دیگر را در جای دیگری پایمال کردند تا قیمت انگور در بازار ترقی کند .

در دانمارك چون پیش از این چهار پا برای فرانسه از آن جا برده می شد و کنون برده نمی شود مقدار گزافی را از چهار پایان نابود گردانیدند .

بدبختی یك مردمی بالا تر از این چه باشد که در یکجا این همه خوردنی را بیجهت پایمال ونابود میگردانند و در جای دیگری گرسنگان لشکر می آرایند .

آیا چنین مردمانی از خرد بی بهره نیستند و نباید فیم برای ایشان بر گماشت؟!

آیا کسانیکه میخواهند شرق را نیز بهمان حال گرفتار نمانند از خواندن این خبر ها شرمناك خواهند گردید ؟ .

از صفحه روبرو باز مانده تاریخ آذربایجان آغاز میشود